

## عراق در آستانه ورود به 2008



روز اول سال نو، پدر سلمان 22 ساله مجبور شد سر بی تن فرزندش را به دست گور بسپارد. پیکر پسر پیدا نشد.  
عکس از آسوشیتدپرس  
بقیه در صفحه 11

## گفتگوی ی. صفایی با آقای بهروز سورن از سایت گزارشگران!

متاسفانه يك خطاي چشمي و نظري در افكار عمومي موجود است که هر گاه از چپ سخن بمیان میاید حتما منظور سازمانهاي موجود چپ هستند. و میبایستی مابزاء چپ سنتي و چپ مدرن را به لحاظ سازمانی و..... نام برد.

بنظر من چپ بسیار وسیعتر از حضور بیشتر تشکلهای ست که نامهایی از گذشته را بیک میکشند و جز در مواردی مشخص بی تاثیر بر روند مبارزات کارگران و سایر جنبش ها هستند. گاهی هم دیده شده که هر زمان که از چپ غیر سنتی گفتگو میشود هواداران این طیف بلافاصله سازمان اکثریت با آن سوابق تیره اش را منظور گوینده قلمداد میکنند. حتی کار بجایی میرسد که سازمان اکثریت را در کنار راه کارگر و فعالین مستقل چپ دیگر قرار میدهند. گویا از درون چپ نیز بی خبرند!

بنظر من مفهوم چپ چه در داخل و یا خارج کشور بسیار فراتر از آنست که پیکره سازمانهاي موجود را شامل شود.

بقیه در صفحه 6

## وضعیت دانشجویان زندانی!

گزارش ویژه آوای دانشگاه  
بقیه در صفحه 12

به مناسبت گذشت یکماه از دستگیری دانشجویان  
و یک ماه مبارزه و اعتراض

## چگونه باید بر شکاف موجود

## بین سرکوب و مقاومت فائق آئیم؟

تقی روزبه

زمانی که رژیم ناچار می شود هم زمان بادرستگیری شماری تازه ازدانشجویان برای کاستن از دامنه فشاری خود و ممانعت از خطر شعله ور شدن اعتراضات در سایر دانشگاه ها، در همان زمان شمار دیگری را آزاد کند و یا وقتی مجبور می شود با دادن وعده اعتراضات دانشجویان اصفهان را خاموش نماید و... جملگی واکنش هائی هستند که برای کاستن از فشارهای داخلی و بین المللی مقاومت صورت می گیرند.

بقیه در صفحه 2

## با نیروی همبستگی طبقاتی، تمامی رفقایمان را آزاد خواهیم کرد!



چپ کارگری دانشگاه های ایران  
بقیه در صفحه 5

## خاطراتی از زندان های جمهوری اسلامی ایران علی اکبر شاگونی

بقیه در صفحه 9

## به مناسبت گذشت یکماه از دستگیری دانشجویان ویک ماه مبارزه و اعتراض

چگونه باید بر شکاف موجود بین سرکوب و مقاومت فائق آئیم؟

تقی روزبه

قبل از ورود به بحث اصلی و بعنوان مدخلی برای آن بی مناسبت ندیدم که آن را با اشاره به مطلبی انتقادی که در طی روزهای گذشته در برخی سایت ها با عنوان "کنسرت گوگوش- ورودی 100 دلار- تماشاگر 4000 نفر!، تظاهرات برای نجات جان جوانان - مجانی- شرکت کننده 200 نفر!" آغاز کنم. نویسنده درجانی از مقاله خود مطرح ساخته است که چنانچه صدها هزار نفر با شمع و گل به همراه خانواده دانشجویان زندانی در برابر زندان ویا مجلس شورای اسلامی حضور نداشته باشند؟ و در پایان نیز از نیروهای اپوزیسیون خواسته که لااقل در سایت های خود دم از برگزاری موفقیت آمیز و حماسی ... نزنند.

بی شک هم مبالغه کردن دستاوردها توسط اپوزیسیون واقعیت دارد و ظاهراً این بیماری درمان پذیر هم نیست، و هم فقدان آن حمایت توده ای گسترده که نویسنده در حمایت از دانشجویان زندانی شده توقعش را داشته است. ولی با این همه...

البته تصویر انتقادی که ایشان از تعداد شرکت کننده گان در مورد دو تجمع همزمان استکھلم به عمل آورده و انتظار به میدان آمدن صدها هزار نفر در حمایت از دانشجویان زندانی در برابر مجلس شورای اسلامی و با زندان اوین (که اگر وجود داشت ما با شرایط بالکل متفاوتی از توازن نیروی انقلاب و ضد انقلاب روبرو بودیم)، بخودی خود انتظار نادرست و عبثی نیست و بر آن نمی توان خرده گرفت. اما یکاش بین واقعیت ها و آنچه که مطلوب هستند و باید باشند، شکافی وجود نمی داشت. ولی در جوامع بشری همواره واقعیت ها که نقطه آغاز مبنای عمل و پیشروی ما را تشکیل می دهند یک چیز هستند و انتظارات و آرزوها و آنچه که باید باشند و خود از نیازها و روندهای مستتر در متن واقعیت ها سرچشمه گرفته و بازتاب می یابند، چیز دیگری. و تلافی این دو است که برخورد انتقادی با واقعیت ها را بوجود می آورد. در حقیقت واقعیت های اجتماعی تنها با انتقاد عملی - نظری انقلابی و رادیکال به آن است که قابلیت دگرگونی شدن پیدای کند و به اندیشه تغییر جهان و ایجاد دنیایی دیگر- دنیای انسانی- معنا می دهند. تا آنجا که به نظام های اجتماعی برمی گردد، شکاف بین این دو را تنها می توان با شکل گیری یک مقاومت توده ای آگاهانه و رهانی بخش پرکرد. و نقش اصلی بخش های آگاه تر و فعال تری که بطور بالفعل قادر به تحمل واقعیت های غیر انسانی موجود نیستند، نیز تلاش برای فعلیت بخشیدن به ظرفیت های نهفته رهانی بخش در توده های وسیع رنج و کار دارد. و آنچه در این میان مهم است این است که آنها باید همواره هشیار باشند که میداد نقش خود را جایگزین نقش توده ها نکنند.

شاید نویسنده مقاله نیمه خالی لیوان را می بیند و من نیمه پر را. ولی در واقعیت لیوان نه خالی است و نه پر، بلکه نیم نیمه خالی و نیمه پر است. اگر با چنین نگاهی به مسأله فرایند شکل گیری و گسترش مقاومت برخورد کنیم لازم می آید که در ارزیابی خود از دو تجمع فوق دونکنه را وارد کنیم:

نخست آنکه بطور معمول فعالیت های هنری و فرهنگی و یا صنفی که رنگ و بوی آشکار سیاسی ندارند و یا کمتر دارند بدلیل روشن و قابل فهمی، همواره توده های وسیع تری را بسوی خود جلب می کنند. واقعیت فوق بخصوص در جامعه استبدادزده ما که هنوز در مقیاس عمومی توازن نیروی سودجبهه انقلاب و علیه جبهه ضدانقلاب بهم نخورده، مصداق بیشتری دارد. و به همین دلیل است که برای مدافعان جنبش های واقعا توده ای و قادر به رهانی بدست خود، کشف و تقویت وجوه گوناگون هنر مقاومت همواره از اهمیت زیادی برخوردار است. که البته نمی توان انکار کرد که در نزد ما چپ های مبارز، بهای لازم به هنر مقاومت، بعنوان بخش مکمل و لازمی از مبارزات اجتماعی و آکسیون های جنبشی داده نمی شود. پرکردن شکاف بین هنر و مقاومت توده ای و ایجاد پیوند طبیعی و بدور از هرگونه نگاه ابزاری بین آنها نیز یکی از وظایف پیشاروی فعالین جنبش را تشکیل میدهد. و چرا باید ما هنوز ناتوان از برگزاری آکسیون های هنری بعنوان بخشی از جنبش مقاومت باشیم؟ مگر ما در این زمینه ها کم هنر مند مردمی داریم؟ بله! یک چیز کم داریم و آنهم دلبستگی به الزامات و قواعد برپایی و تداوم آکسیون های جنبشی

است. بدون گذشت و قربانی کردن منافع فرقه ای بسود جنبش و بدون جمع کردن قطرات نیروهای پراکنده خود، همه این امکانات مردمی یا بدون استفاده خواهند ماند و یا حتا بفرص استفاده فرقه ای، آن امکانات را خواهیم سوزاند.

دوم آنکه با وجود واقعیت شکاف بین دامنه سرکوب و دامنه مقاومت، اما نسبت آنها در حد مایوس کننده ای که نویسنده به تصویر می کشد نیست: اگر بررسی اعتراضات در حمایت از دانشجویان را بفرص در یک نقطه مثلا تظاهرات 200 نفره استکھلم در مقابل تجمع 4000 نفره شرکت کننده گان در کنسرت گوگوش کانونی کنیم و به مقایسه بنشینیم، بدیهی است که کفه ترازو بهمان صورتی که نویسنده تصویر کرده است بالا و پائین خواهد رفت. اما چرا ما باید - اگر بخواهیم که به مقایسه بنشینیم- آن را در یک نقطه کانونی کنیم و نتایج احیانا یک جانبه بگیریم؟ بنظر من این واقعیت دارد که هنوز دامنه اعتراضات در مورد دانشجویان زندانی، ضعیف و ناکافی است. اما بهیچ وجه ناچیز و حقیر نیست. چرا که اگر خوب نگاه کنیم معلوم می شود که میدان مقاومت شامل دهها و صدها عرصه کارزار در پهنه داخل و خارج کشور است. گرچه تک تک آنها هنوز ناچیز و کوچک بنظر می رسند، اما مجموعه آن ها چی؟ مثلا مقاومت روزانه و مستمر خانواده ها و انعکاس آنها در رسانه ها، از قبیل دیدار آن ها با هیتلر اروپایی، تجمع اعتراضی در برابر دفتر سازمان ملل ویا مجلس شورای اسلامی ویا کوبیدن بر درب زندان اوین جهت نشان دادن حضور اعتراضی خویش به دژ خیمان و زندانیان و از آن طریق به کل حاکمان و... و در کنار آن ها اعتراضات و بیانیه های پی در پی کمیته های دفاع از دانشجویان و نیز تشکیل کمیته ده نفره از وکلای آزادیخواه و نیز اعتراضات و اعلامیه های دانشگاه های گوناگون در دانشگاه های مختلف، حمایت سایر فعالین اجتماعی نظیر تشکل ها و مبارزین کارگری و روشنفکران و... و حمایت های دهها دانشگاه و دانشکده و هزاران دانشجوی تظاهرات گوناگون در خارج کشور، جلب همبستگی و همدردی دهها کانون و تشکل دموکراتیک و دهها رسانه، حمایت های نهادهای معتبر مدافع حقوق بشر و شوماری از شخصیت های آزادیخواه و متعبر جهانی و دیگر نهادهای و شخصیت های مترقی بین المللی. خلاصه آن که اگر مبنای مقایسه را از مقایسه در یک نقطه فراتر ببریم و آن را درسی روز ضرب بکنیم، بفرص آن که بتوانیم آن ها را به کمیت معین تقلیل بدهیم، آیا باز هم کفه بسود کنسرت مورد بحث تمام خواهد شد؟ من ترجیح میدهم که این دو را، یعنی یک حرکت هنری-تفریحی خالص با یک حرکت سیاسی را در کنار هم قرار بدهم. و اگر هم بفرص بخواهیم چنین کنیم، ترجیح می دهم که این مقایسه را در یک نقطه به عمل نیآوریم و در مجموع خود انجام بدهیم. و در برخورد با فرایند مقاومت، هم نیمه پر لیوان را به بینیم و هم نیمه خالی آن را. چرا که اگر انتقادات و انتظارات بصورت یک جانبه مطرح نشوند و منجر به نادیده گرفتن قسمت پر لیوان نگردند، آنگاه تاثیر بیشتری برجای خواهند نهاد. از این مسأله که بگذریم، میرسیم به محور اصلی این نوشته که عبارتست از تمرکز حول چالش اصلی شکاف بین مقاومت و دامنه مقاومت.

چگونه باید بر شکاف موجود بین دامنه سرکوب و دامنه مقاومت فائق آئیم؟

در اشاره به چالش مهمی که در برابر گسترش صفوف مقاومت توده ای وجود دارد، لازم است نخب کوتاهی به واقعیت تلخی که مبارزه و مقاومت هم اکنون موجود در بستر آن جریان دارد بزنیم: رژیم- یعنی یک دولت قدر قدرت و هیولامنشاته ای که مقدرات اداری و معیشتی همه مردم را یک جا در چنگ خود دارد- با افزایش سیستماتیک دامنه فشار و سرکوب، دارد در لحظه به توده های محروم و فعالین جنبش ها خاطر نشان می کند بداند که هزینه های مبارزه و مقاومت تا چه حد بالاست و با هر اقدام شما بالاتر هم می رود. این هزینه ها نه فقط زندان و شلاق و وثیقه های ده ها میلیون تومانی و محروم کردن آنها از نشریه و تشکل و از حق برگزاری هرگونه کمپین و... است، بلکه فراتر از آن و در اوج سبعمیتی که می تواند تنها از سوی حکومتی تبه کار و خالی از هرگونه احساس مسئولیت در برابر شهروندان سرچشمه بگیرد، انگشت روی هست و نیست زندگی فعالین مبارز نهاده و آنها را هر لحظه به از دست دادن شغل و معیشت و حق تحصیل و... تهدید می کند. چنان که هنوز که هنوز است دارد گروه گروه معلمان را بدلیل شرکت در اعتراضات صنفی و بجرم طرح مطالبات اولیه خودشان، به انواع و اقسام تنبیه ها، از زندان تا تعلیق

و تاخراج، که چیزی جز از دست دادن مریخ و زمین‌زندی کنونی ایشان نیست محکوم می‌کند. همین مجازات را در مورد کارگران شرکت واحد هم شاهد بودیم و هستیم. بطوری که یک لحظه فعالین کارگری را آسوده بحال خود نمی‌گذارد. وحتا وقتی بهر دلیل ناچاری شود مثلا ابراهیم مددی را آزاد کند، پس از چند روز دوباره او را حضار می‌کند، تا مبادا سایر کارگران روحیه گرفته و امربران‌ها مشتبه شود که گویا رژیم دست از سرشان برداشته است. وضعیت خطری و بی‌بیمناک محمود صالحی - به جرم برگزاری مراسم مستقل ماه مه و بدلیل استمرار روح رزمندگی - نمونه گویای دیگری از برخورد جنایتکارانه رژیم با این گونه فعالین مبارز است. او با تن دادن به رسوایی عالمگیر ناشی از این جنایت خود به تک تک کارگران پیام می‌دهد که قبل از آنکه به هوس مبارزه بیفتند از سرنوشت محمود صالحی درس بگیرند. در مورد دانشجویان، علاوه بر آدم ربایی و زندان و ضرب و شتم و... آن‌ها را به تعلیق و اخراج از دانشگاه‌ها تهدید کرده و تلاش دارد که خانواده‌هایشان را به کنترل دانشجویان وادارد و اگر تمکین نکنند، شروع به تهدید آن‌ها می‌نماید. (نمونه فشار به خانواده روزیه صف شکن و رژه رفتن لباس شخصی‌ها در برابر مغازه دارو فروشی آنها در شیراز یکی از این نمونه‌هاست).

اکنون یک ماه و چند روز از پورش سنگ‌ها های امنیتی رژیم به فعالین دانشجویی چپ، که در آستانه برگزاری مراسم روز دانشجو صورت گرفت می‌گذرد. البته می‌دانیم که هدف رژیم بیش از ایجاد اختلال در برگزاری روز دانشجو بود. هدف مهم‌تری اثر ساختن نقش دهها فعال دانشجویی شناخته شده چپ و وارد آوردن ضربه کاری به توش و توان جنبش دانشجویی بود. چنین یورش در عین حال و در یک معنا، به پایان رسیدن باصطلاح ماه عسل تحمل رژیم در برابر فعالیت نیروهای نسل جدید چپ است. این نشان می‌دهد که چپ با سپری کردن دوران جنبینی رشد خود به چنان وزنه ای در میان دانشجویان تبدیل شده است که دیگر حضور و وجودش برای رژیم بی اهمیت و بدون خطر نیست. با این همه، علیرغم سنگینی ضربه وارد آمده، شاهد بودیم که برگزاری مراسم روز دانشجو در پی یورش رژیم چه در دانشگاه تهران و چه در سایر دانشگاه‌های کشور - و نیز تداوم مقاومت پس از روز دانشجو در دانشگاه‌های گوناگون (از جمله مقاومت قابل تحسین دانشجویان اصفهان در برابر فشارهای حاکمیت) - نشان می‌دهد که خوشبختانه پتانسیل اعتراضی موجود در جنبش دانشجویی فراتر از آن است که با دستگیری دهها دانشجویی و لوفعال و ارزنده، جنبش دانشجویی از نفس بیفتد و یاحتا دچار وقفه و گسست محسوس شود.

ضرب سراسری و جهانی مقاومت های موضعی

رژیم معمولاً پس از دستگیری فعالان جنبش‌ها، به چند ماهی فضای آکنده از رعب افکنی و هاله سکوت نیاز دارد تا بتواند با فراغ خاطر، با اعمال فشار به دستگیرشدگان و پرونده سازی، سناریوی های مورد نظر خود را به مرحله عمل درآورد. اما به تجربه دیده ایم که هرچه دامنه مقاومت برای آزادی زندانیان فراگیرتر و گسترده‌تر باشد، خواب های رژیم آشفته‌تر شده و در انجام دستکم بخشی از سناریوهای خود ناکام می‌گردد. مورد دانشجویان دستگیر شده نیز خارج از این قاعده نیست. می‌توان و باید با تنگ کردن هرچه بیشتر عرصه بر رژیم و ممانعت از اینکه بتواند با فراغ خاطر به فشار و شکنجه دانشجویان بپردازد، سناریوهای رژیم را نقش بر آب کرد. و باین ترتیب یک گام دیگر او را بسوی فرورفتن در باتلاق مقاومت توده ای کشاند. ظاهر رژیم چنین وانمود می‌کند که در برابر این گونه فشارها بی‌خیال و بی‌تفاوت و هم چون سنگ خارا است. اما در واقع چنین نیست و در جهان امروز هیچ رژیمی نمی‌تواند نسبت به آنتنی شدن هرروزه مقاومت در پهنه داخلی و بین‌المللی بی‌تفاوت باشد. مقاومت با اضافه بازتاب جهانی آن، امروزه برآستی فضاهای تازه ای را برای گسترش مقاومت و ممانعت از درم شکسته شدنش فراهم ساخته است که تا دیروز برای جنبش‌ها باین سهولت قابل دسترسی نبود. وقتی از پیداشدن فضاهای نوین و پیرامنه مقاومت سخن به میان می‌آید، به معنی این است که دیگر حکومت های استبدادی هم چون دیروز قادر نیستند، مقاومت های درخشان در این یا آن نقطه را که همواره هم وجود داشته اند، بی‌سهولت گذشته و در راه ای از توطئه سکوت درم بشکنند. ابزارهای ارتباطی جهان امروز، در عین حال به قدرت همبستگی امکان نقش آفرینی داده و به یک تعبیر، مشارکت - گرچه نا هم‌مطراز، ولی مکمل - در نبردهای موضعی و محلی را فراهم ساخته است. در چنین فضایی هر مقاومت

محلی و موضعی می‌تواند موجی از جلوه های گوناگون همبستگی را در این یا آن گوشه کشور و این یا آن گوشه جهان بوجود آورد که با گره خوردن آن‌ها به کانون مستقیم و موضعی مقاومت، به مقاومت محلی یک ضریب فرامحلی، سراسری و جهانی و در نتیجه به مراتب تأثیرگذارتر از قبل می‌دهد. و باین ترتیب هم جان تازه ای بر مقاومت موضعی و محلی دمیده می‌شود. هم امکان مشارکت و لونا هم‌مطراز، ولی مکمل فراهم می‌گردد. در پرتو نتایج چنین پیوندی از مقاومت موضعی و همبستگی سراسری با آن است که مثلا دولت آمریکا ناچار می‌شود پس از رسوایی ناشی از افزایش شکنجه‌هایش در عراق و زندان گوانتانامو، حجم تازه ای از بحران اخلاقی را به بحران هژمونی خود بیافزاید. وحتا ناچار شود که برای کاستن از دامنه ویرانگرش، اسناد آن رسوایی‌ها را برای همیشه ناپوش کند. یاد نمونه معروف و درخشانی رزمندگان زاپاتیست با گشودن فضای همبستگی جهانی از این طریق، عملا حفاظت مؤثرتری از منطقه آزاد شده و آرمان‌های خود در برابر دولت مکزیک و حامیان امپریالیستش فراهم کنند. در کشور ما نیز تأثیر بهره‌گیری از این فضاهای گشوده شده در دنیای کنونی - با وجود بهره‌برداری ناقص از آن - مشهود است. و گرچه جمهوری اسلامی و انمودمی کند که فی‌المثل نسبت به نمایش درامدن عسل محمود صالحی بر روی تخت و با بستن برگ و زندگی و در حالی که به غل و زنجیر بسته شده است و با از بازتاب هرروزه مقاومت پر شور خانواده‌های دانشجویان زندانی، بی‌خیال است، اما در واقعیت امر چنین نیست و در جهان امروز - با ظهور بر قدرت افکار عمومی و فشار روزافزون آن دنیای بهم پیوسته کنونی - هیچ حکومتی نمی‌تواند بدرجاتی - بسته به دامنه فشار و نوع ساختار و میزان وابستگی خود - نسبت به عواقب آن بی‌اعتنا باشد. نگاهی به عملکرد جمهوری اسلامی با همه بی‌اعتنایی‌اش به فشارهای جهانی، و علیرغم آن که وانمود می‌کند که باصطلاح ککش نمی‌گردد، خلاف آن را نشان می‌دهد. مثلا مگر همین نظام نبود که در مقطع سال 67 با یک آره ویا ننگفتن و درجه بندی زندانیان بر مبنای نوع ارتداد، حکم قتل هزاران زندانی سیاسی را صادر کرد. مگر ایستگاه آن وضعیت با حالا و در حالی که رژیم اکنون به لحاظ ماهیت و میزان انحطاط خود، حتا ارتجاعی‌تر و هارتر و سرکوب‌کننده‌تر شده، اما از برکت دامنه مقاومت و بهره‌گیری از فضاهای جدید و تحمیل بسیاری از باید‌ها و نباید‌ها به رژیم بخوبی این تفاوت را شاهدیم. بعنوان مثال امروزه ما آشکارا شاهد اعلام علنی کمونیست بودن توسط این یا آن مبارز چپ و این یا آن جریان، نه فقط در بیرون زندان بلکه حتی در خود زندان هستیم که در گذشته تحمل آن توسط رژیم کمتر قابل تصور بود. با وجود آنکه برو زنجیر پدیده ای بر مبنای دستورات فقهی رژیم از جنس مرتد بدخیم بشمار می‌رود، اما رژیم دیگر سهولت گذشته قادر نیست مطابق مقررات و منویات پلید خود اعمال اقتدار کند. عین همین روند را در عرصه موسوم به جنبش زلف‌ها و مبارزه علیه حجاب تحمیلی رژیم شاهدیم، وقتی که فرمانده نیروهای انتظامی در دفاع از پروژه امنیت اجتماعی و چهار فصل کردن مبارزه علیه بدحجابی اعتراف می‌کند که اگر این مبارزه نبود، امسال شاهد بی‌حجابی کامل در ملاء عام بودیم! وقتی رژیم مجبور می‌شود، که فی‌المثل برخلاف آنچه که خود برنامه ریزی کرده و زودتر از موعد معین و با عدول از سیاست برخوردگزینی خود با دانشجویان و با خانواده‌های آنها، به برخی تماس‌های تلفنی تن می‌دهد و یا ناچار می‌گردد که به خانواده‌ها و عده ملاقات با دانشجویان زندانی بدهد، در واقع شاهد عملکرد همین ضریب فرامحلی مقاومت هستیم. و با زمانی که رژیم ناچار می‌شود هم‌زمان با دستگیری شماری تازه از دانشجویان برای کاستن از دامنه فشار بخود و ممانعت از خطر شعله‌ور شدن اعتراضات در سایر دانشگاه‌ها، در همان زمان شمارگری را آزاد کند و یا وقتی مجبور می‌شود با دادن وعده اعتراضات دانشجویان اصفهان را خاموش نماید و... جملگی واکنش‌هایی هستند که برای کاستن از فشارهای داخلی و بین‌المللی مقاومت صورت می‌گیرند. گوا این که می‌دانیم با توجه به ماهیت رژیم و دامنه‌های خطر که موجودیت او را تهدید می‌کند، هیچ کدام از این مانورها مانع از طراحی یورش‌های تازه علیه جنبش از سوی رژیم نشده و نخواهند شد. مساله مورد نظر ما هم نه آن، بلکه بهره‌گیری بهینه از فضاهای جدید برای مقابله با تعرضات رژیم است. منظور چا انداختن این اندیشه است که در جهان امروزی هیچ مقاومت موضعی و محلی محکوم به تنها ماندن نیست و تنها نخواهد ماند. و این که چگونه فضاهای جدید

بشمارمی رود. باین وجود تارسیدن به این مرحله، سطوح گوناگون و متنوعی از همبستگی و هماهنگی وجود دارند که درمیدان مبارزات اجتماعی، به نوعی همان نقش حامیان گلوبال را ایفاء می کنند.

اگر رژیم مثلا کارگران را به دلیل مبارزه برای تشکل مستقل خود، به زندان و بیکاری و اخراج تهدید می کند، و کارگران نیردرکشوری استبدادزده چون ما فاقد صندوق اعتصاب و انواع حمایت های جانبی برای مقابله با پی آمدهای منفی مبارزات خود و تأمین ادامه کاری آن هستند، چرا نباید صندوق اعتصاب و یاصندوق حمایت از خانواده های زندانی و... و دیگر نهادهای همیاری توسط جامعه و مدافعین گسترده آزادی و برابری اجتماعی، بوجود نیابند؟ تنها با سرشکن کردن هزینه های مبارزه و گسترش دامنه همبستگی است که می توان جرعه های مقاومت را تا تبدیل شدن به حریق کامل از خاموش شدن درامن نگه داشت.

16-10-86-06-01-2008

امکان مشارکت و پروژهمبستگی هرکس را در هر گوشه ای از جهان با این مقاومت های موضعی و محلی فراهم ساخته است. هدف نشان دادن این واقعیت است که امروزه مقاومت و پیگیری شورانگیز خانواده های 20 دانشجویبهمراه بازتاب جهانی آن و مشارکت دیگران در همبستگی و همدردی با آن، می تواند فضای مقاومت جدید و لاجرم دست آوردهای جدیدی را بگشاید و به یک مبارزه موضعی محدود، از جهاتی خلصت کمابیش سراسری و کیفیت جدیدی بدهد. این که بهره گیری از فضاهای نوین و مشارکت و لونا هم طراز، ولی مکمل، در هر نبرد موضعی می تواند به آن ضریب معینی برای بردسراسری پیدا کردن، بدهد. و این که همین مساله تاجه حد درگشودن فضاهای جدید و بهم زدن توازن قدرت های نامتوازن می تواند موثر باشد. و بالاخره این که استفاده نسبی و هوشیارانه از آن توسط جنبش های گوناگون کارگری و زنان و دانشجویان و جنبش ضد استبدادی و از جمله خانواده های دانشجویان زندانی دارد تبدیل به یکی از مؤلفه های اعتراضات کنونی می شود.

تاکتیک اصلی رژیم معطوف به آن است که هزینه مقاومت و مبارزه را افزایش بدهد، تا بزم خود با ایجاد هراس عمومی از ورود مردم به صحنه نهانی و سرنوشته سازمان مبارزه جلوگیری به عمل آورد. سوی دیگر سکه واقعیت آنست که جنبش مقاومت نیز در بیست و سه ساله ها و دهها و هزاران نوع از این مقاومت ها و نبردهاست. اگر که از نفس نیفتد. می تواند آبدیده شده و آمادگی و استحکام لازم برای تعرض نهانی را بدست آورد. هر مقاومتی به معنی کوبیدن پتکی بر صخره جمهوری اسلامی است که سهم خود در درخورد کردن نهانی آن دارد. و اساسا "غول" رژیم جمهوری اسلامی رانها می توان در زیر رگبار انبوه مشت های بی شمار به گوشه رینگ راند و بی حس کرد و سرانجام با ضربه نهانی کارش را ساخت. آن چه را که رژیم بخمال خودت هاجم کار ساز و فلج کننده به جنبش می پندارد، می تواند برخلاف تصور وی، به محرکی جهت توده ای کردن مقاومت و فرورفتن بیشتر در بلاق مرگ بیانجامد. این فقط مردم نیستند که با افزایش هزینه مبارزه باید بهای آن را بپردازند. بلکه خود رژیم هم ناچار است که با افزایش شکاف بین خود و مردم و دریافت مشت های تازه، تشدید شکاف های درونی و ریزش بقایای پایگاه توده ای اش و بالاخره تشدید فشارهای بین المللی تاوان بیشتری را بپردازد. بهره گیری از فضاهای جدید و استفاده بهینه از ضریب سراسری و جهانی مقاومت های موضعی و محلی بی شک در پر کردن شکاف بین واقعیت سرکوب و مقاومت موثر است. اما بدیهی است که به تنهایی قادر به پر کردن آن نیست. در واقع هیچ عاملی جز خود جنبش سراسری و متکی بر خود، نخواهد توانست خلاء فوق را پر نماید و آن چه هم که در این بحث در مدنظر است همانا هموار کردن مسیر آن است. اگر تاکتیک اصلی رژیم در مقابله با خطر برآمد عمومی جنبش مقاومت، افزایش هزینه های مقاومت و قلع و قمع فعالین و پیشروان جنبش هاست، پس تا مرحله برآمد عمومی و غیر قابل بازگشت جنبش یعنی ورود به مرحله مقاومت توده ای و تعرض عمومی چه گونه باید عمل کرد؟

جز ترکیب موثر و راهبرد شناخته شده زیر، بنظر نمی رسد راه میان بردیگری وجود داشته باشد:

الف- پیوند وهم پوشانی مبارزه فعالین با مبارزه بدنه، با هدف گسترش هر چه بیشتر قاعده جنبش و ارتقاء آن به نقطه جدید. و در همین رابطه با توجه به تهاجم همزمان رژیم به همه حوزه های اجتماعی، هر نقطه مورد تجاوز قرار گرفته ظرفیت تبدیل شدن به یک کانون کمابیش مقاومت را دارد. بابه ره گیری از فضای ضریب سراسری و جهانی می توان آن را برای رژیم پرهزینه کرد و بتدریج از بهم پیوستن آن ها به یکدیگر شرایط برآمد عمومی را فراهم کرد.

ب- تقسیم هزینه اجتماعی مبارزه و یابعدیاری دیگر همبستگی، همبستگی و یازهم همبستگی.

دیده ایم که وقتی گلوبالی مورد هجوم غافگیرانه گاو خشمگین و نیرومندی قرار می گیرد، و در حالی که به زیر دست و پای آن می افتد و گرفتار شاخ های سهمگین اش می شود، بیاران دیگر گلوبال در برابر گاو کف به دهان آورده ظاهری شوند تا با جلب توجه اویسوی خود، جان همکارشان را نجات بدهند. تاکتیک شروع نبرد در نقطه دیگر، همیشه یکی از موثرترین و شناخته شده ترین راه های کاستن از فشار روی نقطه دیگر محسوب می شود. شروع همزمان نبرد از نقاط دیگر برای ایجاد یک نبرد بزرگ سراسری و جنبش جنبش هایی شک عالی ترین نوع همبستگی و نمایش قدرت جمعی

### \* پیوندها \*

سردبیر نشریه : منصور نجفی

[mansour.nadjifi@telia.com](mailto:mansour.nadjifi@telia.com)

ایمیل روابط عمومی سازمان

[public@rahekargar.net](mailto:public@rahekargar.net)

تلفن روابط عمومی سازمان

0049-69-50699530

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت راه کارگری

[www.rahekargar.net](http://www.rahekargar.net)

سایت رادیو برابری

[www.radiobarabari.net](http://www.radiobarabari.net)

سایت اتحاد چپ کارگری

[www.etehadchap.org](http://www.etehadchap.org)

سایت رادیو صدای کارگران ایران

[www.sedayekargaran.com](http://www.sedayekargaran.com)

نشر بیدار

[www.nashrebidar.com](http://www.nashrebidar.com)

نشریه انگلیسی ایران بولتن

[www.iran-bulletin.org](http://www.iran-bulletin.org)

توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص

میشوند ، الزاما بیاترگر مواضع سازمان نیستند .

## با نیروی همبستگی طبقاتی،

## تمامی رفقایمان را آزاد خواهیم کرد!

بیش از یک ماه از بازداشت و ربودن بیش از 30 تن از دانشجویان چپ و آزادی خواه در آستانه ی برگزاری مراسم بزرگداشت 16 آذر، روز دانشجو، می گذرد. روزی که در سرتاسر تاریخ جنبش دانشجویی در ایران، همواره به عنوان نمادی برای ستیز و پیکار علیه مناسبات سرمایه سالار و مستبدانه ی حاکم، شناخته می شده است. اما این بازداشت ها به خوبی نشان دهنده ی این واقعیت است که بورژوازی و حکومت اسلامی از جنب و جوش جنبش های رادیکال اجتماعی در هراس است. چرا که این جنبش ها مصمم به رجوع به خواست رادیکال توده های مردم برای ایجاد دنیایی بهترند. ترس حکومت اسلامی از نیرویی است که عزم کوتاه کردن دست کلیت سرمایه را از جان انسان ها دارد و در برابر تمامی مناسبات غیر انسانی قد علم می کند.

اما اکنون با توجه به وضعیت فوق العاده ی موجود و اینکه تا کنون و بعد از گذشت بیش از یک ماه از دستگیری رفقایمان، حتی هیچ گونه نشانه ای از بهبود وضعیت شان مشاهده نمی شود، باید با توجه به تمامی اقدامات صورت گرفته و نگرفته در یک ماه گذشته در راستای آزادی هر چه سریعتر این دانشجویان، گام های عملی مستحکم برداشت. لذا چپ کارگری دانشگاه های ایران با نگاهی به یک ماه گذشته و حوادث و اتفاقات رخ داده طی آن، ارزیابی مختصر زیر را در این راستا ارائه می دهد.

در بیش از یک ماهی که از بازداشت رفقایمان می گذرد، شاهد اقدامات و فعالیت های گوناگونی از سوی طیف ها، جریانات و جمع های مختلفی بوده ایم. از جمله ی این اقدامات صورت پذیرفته، صدور بیانیه ها و اعلام حمایت از سوی بسیاری از نهادهای دموکراتیک، چپ و آزادی خواه بوده است. به ویژه اعلام حمایت بسیاری از کارگران و تشکل های کارگری از دانشجویان بازداشت شده که خود نشان از تعمیق مبارزات جنبش دانشجویی ایران بر بستری رادیکال و تاثیرگذار دارد. اعلام حمایت کارگران مجتمع های پتروشیمی بندر امام، فجر، اروند، فن اوران، فارابی، کارون و غدیر، کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری، اتحاد کمیته های کارگری، انجمن فرهنگی -حمایتی کارگران، کارگران برق و فلزکار کرمانشاه، کارگران ایران خودرو، اتحادیه سراسری کارگران اراچی و بیجار، کمیته دفاع از محمود صالحی، جمعی از فعالین کارگری، کارگران کارخانجات و مجتمع های صنعتی شهر تبریز و کارگران پالایشگاه گاز فازهای 9 و 10 عسولیه تنها مواردی معهود از این حمایت هاست. پس از مطرح شدن شعار "اتحاد جنبش های اجتماعی با محوریت جنبش طبقه ی کارگر" در طول یک سال گذشته در دانشگاه و اقدامات صورت پذیرفته در راستای اجرایی شدن این امر و وارد شدن به فاز عملی این اتحاد، از جمله برپایی صندوق حمایت از کارگران زندانی، اکنون شاهد آن هستیم که بسیاری از کارگران و تشکل های کارگری موجود به حمایت از جنبش دانشجویی در مقابل استبداد حاکم برخاسته اند و شاهد صفوف متحد پرولتاریا در مقابل سرکوبگری حاکمیت لجام گسیخته ی سرمایه سالار و منفعت نگر جمهوری اسلامی هستیم.

از دیگر اقدامات صورت گرفته می توان به پیگیری های رفقای دانشجو و ترتیب دادن اکسیون های حمایتی از دانشجویان اشاره داشت. از دیگر سو، پیگیری های خانواده های دانشجویان دربند نیز در این راستا بسیار مهم بوده است. از جمله ی این اقدامات می توان به برپایی تجمع و تریبون آزاد در اعتراض به بازداشت های اخیر و فضای امنیتی دانشگاه ها، ترتیب دادن اعتصاب غذا در دانشگاه اصفهان، پیگیری های هر روزه ی خانواده ها، برگزاری تجمع از سوی خانواده ها در اعتراض به بازداشت فرزندانشان، اقدام به سازماندهی کمپین های اعتراضی و جمع آوری امضا، صدور بیانیه و اعلام حمایت از سوی بسیاری از گروه ها، تشکل ها، فعالین مستقل و دانشجویان چپ و ... اشاره داشت. اما نکته ای که در این بین بسیار حائز اهمیت است، ایجاد و تقویت اتحاد و پرهیز از هر گونه تشتت و اقدامات تفرقه انگیز در صفوف دانشجویان مبارز است. بی گمان ناگفته پیداست، که چپ در دانشگاه های ایران به یک گروه، طیف یا جریان فکری ختم نمی شود و در خود از بسیاری از جریانات مختلف با نظرگاه های متفاوت، شکل یافته است. در بین رفقای بازداشتی نیز، دانشجویانی از بسیاری از طیف های نظری و سیاسی وجود دارند. اما متأسفانه بعضاً شاهد آنیم که عده ای از رفقا با بی توجهی به این نکته تمامی دستگیر شدگان را متعلق به یک جریان و طیف سیاسی معرفی می کنند. در حالتی خوشبینانه و همانگونه که خود نیز بر این نکته اذعان دارند، این اقدام را از سوی این رفقا می توان با هدف ایجاد اتحاد در صفوف دانشجویان چپ ارزیابی نمود. در این رابطه باید این توضیح را بدهیم که این تعبیر

از اتحاد عمل استراتژیک بسیار سطحی است. از آن رو که گمان می کند که با معرفی تمام دانشجویان بازداشتی با یک اسم است که خواهد توانست، به این اتحاد جامه ی عمل بپوشاند. یکسان سازی و یونفرم یک جریان خاص را پوشاندن به تمام دانشجویان مبارز، نه تنها بر یکپارچگی و اتحاد در بین دانشجویان نمی افزاید، که اساساً این اقدامات از نظر عملی نتیجه ای جز از بین رفتن این اتحاد نخواهد داشت. از نظر ما گامی عملی در راستای ایجاد و تقویت بنیان های این اتحاد، تنها زمانی برداشته خواهد شد، که نه تنها سعی بر یکسان سازی جریانات دیگر صورت نگیرد، بلکه دقیقاً بالعکس این اختلافات سیاسی و نظری تأیید شود، گروه ها و جریانات مختلف با نظرگاه های متفاوت همدیگر را به رسمیت بشناسند و در عین حال بر این نکته تأکید شود که این اختلافات توان ایجاد هیچ گونه خللی در مبارزه ی متحدانه بر علیه استبداد سرمایه سالار از سوی تمامی دانشجویان مبارز و جریانات چپ را ندارد. و تنها در این صورت است که خواهیم توانست در عین اختلافات دست در دست هم در مقابل حاکمیت مستبد اسلامی بایستیم.

از دیگر اقدامات مثبت صورت پذیرفته نیز می توانیم به برگزاری اکسیون های حمایتی در بسیاری از کشورهای جهان در حمایت از دانشجویان دربند و نیز فعالان اجتماعی ایران از جمله محمود صالحی و منصور اسالو اشاره کنیم.

اما در کنار تمام نکات ذکر شده در مورد این فعالیت ها، اساسی ترین و بنیانی ترین مسئله در رابطه با اقداماتی که باید صورت گیرد، سعی در ایجاد، تقویت و تعمیق اتحاد طبقاتی حول منافع طبقاتی جنبش کارگری به عنوان یگانه جنبشی که از پتانسیل لازم برای محوریت جنبش های اجتماعی در جهت ایفای نقشی رادیکال در راستای تغییر بنیادین و ریشه ای، برخوردار است، می باشد. چرا که تنها این طبقه است که توان رهبری جنبش های اجتماعی را در مسیری متعین و مشخص علیه مناسبات غیر انسانی سرمایه داری دارد. "تنها آزادیخواه پیگیر پرولتاریاست". چرا که تنها پرولتاریا است که توان رهایی انسان را با رها ساختن خود از زنجیرهای رادیکالش دارد.

راهکار بازداشت، ربودن و زندانی کردن فعالین جنبش های اجتماعی برای ممانعت از برگزاری اکسیون های اعتراضی، مسئله ای تازه در مبارزات انسانی و حق طلبانه ی مردم ایران نیست. همه ی ما در طی چند سال اخیر شاهد همین برخوردها با جنبش های کارگران، زنان، معلمان و دیگر جنبش های اجتماعی پیشرو بوده ایم. شاهد بازداشت و به زندان افکندن فعالین و پیشروان این جنبش ها در آستانه ی برگزاری مراسم هایی چون روز جهانی کارگر و روز جهانی زن بوده ایم. اما اکنون باید از آقایان این سؤال را پرسید که آیا ایجاد این فضای رعب و وحشت هیچ گاه نتوانست، مانع از برگزاری این مراسمات و پیشروی جنبش های اجتماعی شود؟ آیا زندان، تبعید، اعدام و هر آنچه از ابزار سرکوب که در دست خود دارید، توانست جنبش توده های تحت ستم را از حرکت باز ایستاند؟ اکنون 10 ماه از به زندان افکندن محمود صالحی، فعال کارگری شناخته شده و سپری این مدت در بدترین شرایط زندان های جمهوری اسلامی می گذرد. جرم وی تنها برگزاری مراسم مستقل اول ماه مه، روز جهانی کارگر بود. اکنون که صالحی در بدترین وضعیت جسمی ممکن در زندان است، همانطور که خود می گوید، ما نیز با حاکمان مستبد می گویم که اطمینان داشته باشید، هر قطره اشکی که از چشمان یک زن، یک کودک و یا مردی سرازیر شود را تبدیل به آتشی خواهیم کرد و با آن نظام پوسیده سرمایه داری تان را خواهیم سوزاند.

آقایان! صاحبان و حامیان دیکتاتوری سرمایه!

اگر با سرکوب می شد مانع از پیشروی جنبشی اجتماعی شد که از دل تضادها و تعارضات جامعه ی طبقاتی سر بر می آورد، امروز پس از کشتارهای وحشیانه تان در دهه ی 60، کابوس جنبشی پیشرو، قیلوله تان را آشفته نمی ساخت و تریبونهای رسمی تان را به اعتراف به وجود و رسمیت این جنبش و این اندیشه وا نمی داشت. آنان که رویای به موزه ی تاریخ سپردن اندیشه کارگری و رادیکال را می دیدند، اکنون با کابوس آن در جنبش دانشجویی و جنبش کارگری و بیم پیوند آن با جنبش زنان و معلمان رو به رویند.

ما خطاب به جنبش های اجتماعی اعلام می کنیم که در این اقدامات سرکوبگرانه و این یورش به فعالان جریانهای مترقی جنبشها، آنان که با گل یاس و تساهل و تسامح به دستگاههای سرکوب حکمیت برای برخورد با جریانات پیشرو چراغ سبز نشان می دهند هم مسئولند، و نسبت به سوء استفاده های انتخاباتی جریان سید خندان و شیخ اصلاحات و تنوری پردازان چانه زنی از این موضوع هشدار می دهیم. تنها به نیروی مبارزه متحدانه جنبش ها با محوریت طبقه کارگر است که آزادی به دست می آید نه با چانه زنی و نه با دخالت خارجی. اتحاد، مبارزه، پیروزی

چپ کارگری دانشگاه های ایران - 15 دی ماه 1386

## گفتگوی ی. صفایی با آقای بهروز سورن از سایت گزارشگران!

با سلام به شما آقای سورن  
فرستی شد که به اصطلاح خیاط را در کوزه بیاندازیم و با شما که خود دهها مصاحبه با دیگران داشته اید، گفتگویی داشته باشیم  
به اصل موضوع میپردازم و امید که به سوالات من پاسخ دهید.  
1- ارزیابی خود شما در مورد سایت گزارشگران (با توجه به اینکه بعضی معتقد هستند که سایت خط سیاسی خاصی را دنبال می کند.) چیست؟

این موضوع را بارها سایت گزارشگران و همچنین من بازگو کرده ایم که سایت گزارشگران مستقل و غیر وابسته به نهادهای متشکل سیاسی است. ضمن اینکه خوانندگان آن و فعالین سیاسی بخوبی میدانند که گزارشگران جهتگیری مشخصی نیز دارد و آنها تعلق خاطر آن به جنبش مستقل جمهوریخواهان دمکرات و لائیک است.

آیا این موضوع بمعنای آنست که ما با تمام نهادهای سیاسی موجود اپوزیسیون فاصله ای معین و برابر داریم؟  
قطعا اینطور نیست و پرواضح است که گزارشگران نزدیکی ها و دوری هائی را بطور محسوس با جریانات سیاسی موجود دارد و آنها بر اساس تعلقات دمکراتیکی است که در این نهاد انتشاراتی انعکاس دارد.

از جمله این نیروها سازمان راه کارگر میباشد که بنابر مواضع خود نسبت به بیانیه اول طیف ج د ل و علل گسست آن با مولفه های برآمده از گردهمانی اول در پاریس، مواضع مشابهی را با طیف مستقل جدل بیان نموده و در شرایط کنونی همکاری هائی را در روش سیاسی این سازمان بلحاظ نظری با فعالین جنبش مستقل میتوان مشاهده کرد هر چند که بطور شفاف و علنی بیان نشده باشد.

از جمله سمتگیریهای سیاسی نظری ایشان در رابطه با جنبشهای مستقل کارگری، دانشجویی، زنان، جنگ و صدامی سوم و اصلت قائل شدن برای آنها میباشد.

این نکته بسیار مهمی است که از دیده ها پنهان میماند اما با همه این تفصیلات، نوع رابطه سایت با نیروهای دیگر را نه تنها این نزدیکی ها که پایبندی به عرف عمومی مطبوعاتی و ارتباط دمکراتیک متقابل تعیین میبخشد.

دوستانی نقد میکنند که چرا مثلا به این سازمان یا نهاد سیاسی پیوند داده شده است و به آن دیگری نه؟ و یا اینکه چرا مطالب فعالین برخی از تشکلهای بیشتر در گزارشگران منعکس میشود.

از ابتدای راه اندازی سایت ما مینا را بر ارتباط و همیاری میان نیروهای گذاشتیم که صفتی شفاف با تمامیت رژیم حاکم، امپریالیسم جهانی و مدافعان ارتجاع مغلوب و هواداران تلقیق اسلام یا حکومت داشته اند. از جمله این نیروها طیفی است که من پیش ترها بعنوان چپ سنتی از آنان یاد کرده ام.

پیشنهادهای همکاری و ارتباط متقابل بکرات به نهادهای رسانه ای این طیف داده شد زیرا که اتحاد و همبستگی علیه وحوش حاکم از انگیزه های بسیار قوی ما در راه اندازی این رسانه بوده است. متأسفانه از جانب این نیروها مورد استقبال قرار نگرفت.

این موضوع برمیگردد به سالها قبل و در شرایطی که گزارشگران در آغاز راه بود. با توجه به اینکه عمیقا ما بر استقلال سایت تاکید داریم مینا را بر ارتباط متقابل گذاشتیم. این نوع ارتباط با توجه به مختصات نظری و ساختاری این نهادها مورد بررسی و یا پاسخی با سلامت رفتاری سیاسی -مطبوعاتی قرار نگرفت.

-امروز نقد میگویم که چرا به شاخه اطلاعیه پراکنی این طیف تبدیل نمیشویم. این شکل از تنظیم ارتباطات را هنوز نیز صحیح میدانیم ضمن اینکه نگاه ما بطور کلی به نیروهای بالنده سیاسی است. از همین فرصت استفاده میکنم و مواضع ارتباطی سایت را که بر مبنای ارتباطی دمکراتیک، از روبرو و منطبق بر عرف و آداب دوستانه و رفیقانه میباشد به اطلاع همگان میرسانم. اهداف ما دقیقا منطبق بر تبلیغ و ترویج سازمانها و احزاب موجود نیست و تلاش ما بر ارتباط با جنبشهای درون کشور، نهادهای سیاسی، حقوق بشر و اجتماعی میباشد همانطور که معتقدیم اصالت و تعیین بخشی به سرنوشت جمهوری اسلامی را نهایتا در میان آنان میبایستی جستجو کرد و نه در تمایلات روشنفکرانه و گاه عقب مانده سازمانهایی که حتی از برقراری کمترین ارتباط با داخل کشور درمانده اند.

یک نکته نیز قابل ذکر است که فعالین این سازمانها چنانچه به صفت فردی و مطابق موازین سایت و مستقیما به گزارشگران و نه آدرسهای

قله ای، مطلبی را فرستاده اند، غالبا منتشر شده است و این موضوع بی ارتباط با نوع رابطه سایت با این سازمانها بوده است.

2- آقای سورن با توجه به اینکه بارها از مفهوم چپ سنتی یاد کرده اید، نظر شما در خصوص چپ و این مقوله چیست و معیارها و ساختار چپ سنتی کدامند؟

یک نکته را پیش از وارد شدن به این بحث میبایستی شفافیت بدهم و آن اینکه علیرغم اعتقاد به علم رهایی انسان یعنی مارکسیسم و نظم اقتصادی و اجتماعی نجات کارگران و مزدبگیران که همانا سوسیالیسم میدانم اما دارای مختصات لازمه یک مارکسیست نیستم و دفاع از مارکسیسم و سوسیالیسم را حق مسلم آنانی میدانم که رنج روزانه در دفاع از کارگران ایران را بر خود روا داشته اند و در هرکجا باشند داخل یا خارج از کشور لحظه ای از دفاع از حقوق محرومان جامعه فلاکت زده ایران آرام نمیگیرند. اما با تمام این تفصیلات قضاوت کردن را در حوزه طیف بندی های چپ حق خود میدانم و این بخش از چپ را سنتی مینامم.

چرا سنتی؟  
حقیقت اینستکه اردوگاه سوسیالیسم در روند تحولات جهانی و بسیاری از ندانم و دانم کاری های درون خود شکست خورد، یا بعبارتی از هم پاشید، بیمار و با بن بست روبرو شد. نتایج آن را هم بخوبی امروز میبینیم. اینکه این تغییرات عظیم دو دهه گذشته را تنها توطئه امپریالیسم یا رویونیسم و امثالهم بنامیم بی معرفتی کرده ایم. صد البته که دسیسه های امپریالیسم رویونیستهای نظری وقت در فروپاشی اردوگاه بی تاثیر نبوده است ولی نقد گذشته از سوی این طیف اگر در مواردی انجام پذیرفته اما مداوم نیافتاده است و حرکت عمومی این نهادها را متاثر نکرده است.

طیف چپ سنتی از تقد آشکار و ریشه ای لنینیسم و بازبینی ساختار بیمار سوسیالیسم طفره رفته است همانطور که از نقد خود و انحرافات حتی فاجعه بار در تاریخچه سازمانهای خود طفره میورد. لاجوانه در برابر هر نوع نوآوری منتج از نقد گذشته می ایستد و اصرار بر صحت گذشته ای دارد که خود را همانند یک تاریخچه و واقعیت 3 دهه گذشته همچون آئینه ای تمام نما در برابر آنها قرار میدهد.

واضح بگویم مثلا بلحاظ سیاسی چه تغییراتی را میتوان در مواضع آنان برشمرد؟ تضادها و اختلافات جمهوری اسلامی با امپریالیسم آمریکا و شرکایش را که میتواند فجایعی عظیم و انسانی به تمدن بشری عرضه کند، سیاه بازی های سیاسی قلمداد میشود و هنوز از رژیم دربیست و ابسته به امپریالیسم نام میبرند.

اینکه این رژیم از هر امکاتی برای داد و ستد و بزنج و ببند با آمریکا و شرکایش بهره خواهد جست و در راستای منافع سرمایه جهانی گام برمیدارد کاملا صحیح اما اینکه علیرغم این نکات دارای نقاط تلاقی و اختلاف منافع با آمریکا و شرکایش است را نمیتوان با الحاق و وابستگی یا سگ زنجیری نامیدن کتمان کرد. همانطور که میبینیم علیرغم اینها سایه شوم جنگ هر روز گسترده تر میشود.

چپ سنتی بنظر من یک نوع اندیشه و جهانی بینی است. تفکری که در گذشته و خاطرات خود مسخ شده و در آن بسر میبرد. گذشته را همه چیز میپندارد و آرزوی جز بازسازی آن در حال و آینده ندارد. به تبع این اندیشه نوآوری را بها نمیدهد و نسل جدید را و یا نسل های آینده را مختار به تصمیم گیری برای خویش نمی پندارد. در برابر مدرنیسم می ایستد و پیشرفت و تکامل جوامع بشری را بیهوده می انگارد. قبلا هم نوشتم که برخی عناصر متشکل و غیر متشکل از همین طیف حتی استفاده از اینترنت را نیز در درون خود (مکروه) می شمارند. هنوز شینامه می نویسند و به آن اصالت میدهند. این طیف هم در خارج و هم در داخل کشور مابازاء حقیقی دارد. تحولات عظیم فرهنگ سیاسی در طیف روشنفکری که همانا درک تکاملی تر از دمکراسی، اهمیت آزادی بیان و مباحثات جهانی حقوق بشریست را جذب نمیکند. همه این دستاوردها را ره آورد بورژوازی مینامند و در رادیکالیزه شدن بر هم سبقت میگیرند.

هر چه رادیکال تر کم اشتباه تر و کم زحمت تر.  
خودباوری نیز جانی در درون این طیف ندارد. هر تلاشی برای ایجاد همبستگی در درون این طیف شکست میخورد.

مقولاتی همانند حقوق بشر، لغو مجازات اعدام هنوز بحث انگیز است. من متوجه این نکته هستم که برخی از نهادهای چپ با مقوله دفاع از مالکیت خصوصی در مباحثات جهانی حقوق بشر توافقی ندارند و این مباحثات جهانی را مستحق تغییر و تکمیل میدانند.

طیف چپ سنتی بدور خود پیله بسته اند و از کنار تغییرات و تحولات جاری سیاسی و فرهنگی بی اعتنا میگذرند.

اتوریتته خواهی از موانعی است که این طیف بر شکل گیری جمعی قدرتمند از چپ ایجاد میکند. برای همکاری مشترک در نهادهای ترکیبی و دمکراتیک در نقاط مختلف همواره مطالبات استراتژیک خود را مبنای مشارکت عملی قرار میدهند. سرنگونی رژیم و اعتقاد به سوسیالیسم. عنوان اجزای لاینفک

بی اعتقادی به توان و پایداری توده ها در نظر و ایزوله بودن در عمل از سازمان اکثریت که با پیدایش خود به جرگه خیانت به نیروهای رادیکال، انقلابی و دمکرات غلطید و در ادامه نیز در پی اصلاح طلبان را پیشه کرد و امروز نیز پشت نقاب بقایای راستگرای جمهوریخواهان دمکرات و لاینفک بدنبال منافذ ارتباط با محافل امپریالیستی و منابع مالی وابسته به آنان در کمین نشسته است که بگذریم، میتوانم بگویم که بهترین فدائیان نیز هنوز چریک هستند. چریک بودن به خودی خود مورد نکوهش نیست اما زمانی که خود را بجای اراده توده ها قرار میدهد، مورد سوال قرار میگیرد.

در این فرهنگ و با پیدایش آن، تضاد طبقاتی دو طرف داشت. اینطرف چریکهای مسلح سازمان فدائی و سوی دیگر رژیم شاه بود. این فرهنگ هنوز نیز با گذشت حدود سه دهه از فعل و انفعالات سیاسی و تجربی اما هنوز زنده است. مقاومت میکند. حماسه ها را بازسازی میکند. گذشته را بارها و بارها و همه جا و هر زمان بیان میکند. سمینار برای زندانیان سیاسی ترتیب میدهد و چپ سنتی و اسطوره های آنان را تبلیغ میکند.

مادرها حماسه سازان، چریک ها اسطوره ها و قهرمانان، نظریه پردازها رهبران ابدی، پیامبران و زندگان رهبران آینده هستند. گویا امروز زندانی سیاسی نداریم و هر آنچه با این مقوله مرتبط است به تاریخچه دو یا سه دهه قبل برمیگردد. مشکلات زندانیان سیاسی و خانواده هایشان جانی در اینگونه محافل تحت نام زندانی سیاسی ندارد.

توسل به رادیکالیسم مطلق در پیشبرد برنامه های سازمانی از طرف این طیف بی دلیل نیست. در کنار دیگران قرار گرفتن به معنی پذیرش و رسمیت دادن به دیگران نیست که خودی نیستند. ضمن آنکه این توسل به رادیکالیسم کم خرج است. کم خرج از این نظر که نه نیازمند پیشبرد بحثهای طولی است و نه محتاج تحلیل شرایط موجود و تعیین بخشیدن به تاکتیک های مبارزاتی متناسب با شرایط فعلی است.

با بهره جویی از فرمول هم استراتژی و هم تاکتیک، چپ سنتی ناتوانی خود را در برابر فعالیتهای روزمره اجتماعی و جاری از سوی کارگران و پابرهنگان را با انتشار اطلاعاتی و اعلامیه بیان میکند. تواناییهای این طیف را تنها میتوان در بخش روشنفکری جامعه آنها در نسلهای قدیمی تر یافت و نه در ارتباط با جنبش های جاری و جوانان.

در واقع چپ سنتی به علت گسست از ریشه ها و حتی ناتوانی در حفظ خود، با مولفه های غیر دمکراتیک ساختاری به جریانی میرا تبدیل شده است و نسلهای جدید حتی از حضور ایشان نیز غالباً مطلع نیستند. در هیچ زمانی باندازه امروز چپ پراکنده نبوده است. بقول معروف این طیف از چپ خود را به روز نکرده است. از سونی با مختصات شرایط کنونی که مولفه های دمکراتیک هر روزه تقویت میشود نا آشناست و از طرف دیگر با معضلات و مطالبات نسلهای جدید غریبه مانده است.

چپ سنتی اما تنها در ارزیابیهای سیاسی و دنباله روی از گذشته ای با نقاط کوری چند، سنتی نیست. ساختارهای سازمانی آنان نیز همانگونه است که در سه دهه پیش اعمال شده است. تمرکز و اتکا بر ساختار ارتقاعی سنتی است که همچنان پایدار مانده است. مرکزیتها و اعمال سانسور الیزم هر چند با پسوند دمکراتیک بخودی خود نفی ساختارهای دمکراتیک و مبتنی بر گسترش عرضی با عملکردهای برابر بلحاظ حقوقی میان ارگانهای سازمانی میباشد.

رهبران همان هستند که بودند و میمانند به این دلیل که مکانیزم های سنتی همچنان پابرجا هستند. عرضه چهره های سیاسی جدید و جوان را در این تشکلهای بندرت میبینیم. مرغ سعادت بکار بر سر مینشیند!! و آنها چند دهه قبل نشسته است و آنقدر عادت کرده و سنگین شده است که خیال هم ندارد دوباره پرواز کند و بر سر دیگری بنشیند.

ماهنوز پس از گذشت دهه ها و تشتت ها و تجزیه ها در این تشکلهای شاهد پرورش و تداوم تبلیغاتی رهبران، اسطوره ها، پیشواها و خلاصه کیش شخصیت هستیم. اینها همه نمایانگر این است که سنتها در برابر تغییرات و تکامل فرهنگی سیاسی مقاومت میکنند و منابع آن نیز همان تشکلهایی هستند که از نظر من طیفی از چپ را که سنتی نامیدم، شامل میشوند. ی صفائی: آقای سورن آیا شما با طرح مقوله ای بنام چپ سنتی اعتقاد به حضور چپی مدرن دارید؟

اینکه وقتی از چپ سنتی گفتگو شود ضرورتاً تانید حضور چپ مدرن میتواند باشد درست است. بنظر من چپ مدرن نیروی است از چپ که

نگاه نقادانه به گذشته را بلحاظ نظری پشت سر گذاشته است و در ساختارهای تشکیلاتی خود نیز رقم دمکراتیک را در نظر گرفته است.

(سوسیالیسم واقعاً موجود) را با دیده انتقادی بررسی کرده و گلایه های خود را از لنینیسم حداقل در محیط ارتباطات درونی خود بیان کرده است. این نیروها اما در محافل علنی بطور مصلحت گرایانه ای سکوت را طلا میدانند و اما به هر حال از مدافعان بی چون و چرای ساختار سوسیالیسم در گذشته نیستند. البته این نقد که سازمانهای چپ موجود عمیقاً و در شرایط تبعید در قید و بندهای پراگماتیسم سیاسی در ارتباط با یکدیگر قرار گرفته اند میتواند محبت جداگانه ای باشد.

متأسفانه یک خطای چشمی و نظری در افکار عمومی موجود است که هر گاه از چپ سخن بماند حتماً منظور سازمانهای موجود چپ هستند. میبایستی مابازاء چپ سنتی و چپ مدرن را به لحاظ سازمانی و..... نام برد. بنظر من چپ بسیار وسیعتر از حضور بیشمار تشکلهایی است که نامهایی از گذشته را بیدگ میکنند و جز در مواردی مشخص بی تاثیر بر روند مبارزات کارگران و سایر جنبش ها هستند. گاهی هم دیده شده که هر زمان که از چپ غیر سنتی گفتگو میشود هواداران این طیف بلافاصله سازمان اکثریت با آن سوابق تیره اش را منظور گوینده قلمداد میکنند. حتی کار بجانی میرسد که سازمان اکثریت را در کنار راه کارگر و فعالین مستقل چپ دیگر قرار میدهند. گویا از درون چپ نیز بی خبرند!

بنظر من مفهوم چپ چه در داخل و یا خارج کشور بسیار فراتر از آنست که بیکره سازمانهای موجود را شامل شود. سازمانهای کنونی که در خارج از کشور فعالیت دارند حتی در داخل مابازانی حقیقی ندارند. آیا این بدین معناست که در داخل کشور چپ حضور ندارد؟ به عقیده من چپ در داخل بسیار فعال و حضور عینی آن هرروزه پررنگتر میشود و این در شرایطی است که سازمانهای چپ در داخل اگر چه برخا بلحاظ نظری مشاهده میشوند اما حضور مادی ندارند.

تمایل چپ سنتی در آفرینش ارادی جنبش ها!! ریشه در تاریخ جنبش چریکی دارد. جنبش قهرمانان و اسطوره ها، اسپارناکوس ها و حماسه سازان اتاقهای شکنجه و خانه های تیمی و... دقیقاً در همین ارتباط است که جنبش های خودبخودی و خودسازمانیابی کارگران و سایر جنبشها را بدیده تردید مینگرد و گاهی مشکوک ارزیابی میکند و هر لحظه در جستجوی توطئه های دانی جان ناپلونی هستند.

این نوع برخورد با جنبش ها خاصیت هانی برای این طیف بدنبال دارد. از جمله اینکه در دسر آفرین نیست و نیازمند ریسک!! تانید و حمایت نمیباشد و زحمت تحلیل مشخص را هم بدنبال ندارد.

نزدیکترین راهها انتخاب میشود و احتیاج به پژوهش و توسل به آمار و استاتیک نیست. یا هوادار ما هستید یا مدافع امپریالیسم رژیم!!

این نگاه به همان دلایل و مختصات نظری که دارد معطوف به پانینی ها نیست و بدنبال جابجانی ها در بالاست و در همین راستاست که مبارزه چریکی را راجح شمرده و اگر توان آن را ندارد اما از تئوری آن دفاع کرده و ترویج میکند. جابجانی در بالا نه به معنی نظریه رفورمیستها و توسل به بخشی از بالانی ها که با روش مسلحانه و از کار انداختن ماشین مسلح رژیم و تبیع آن تغییر حکومت است و از این داستانتها. از همینجاست که نگاه این طیف نیز از پانینی ها و اراده و توان بی پایان آنها دریغ میشود.

بخشی از چپ نظری و غیر تشکیلاتی که اتفاقاً در داخل کشور مابازاء خود را دارد در ارتباط با مبارزه برای خواستههای دمکراتیک، در رابطه با جنبشها دچار خطائی هستند که میتواند بسیار خطرناک باشد. اینکه جنبش دانشجویی، زنان، جوانان، معلمان و... زمانی اصالت خواهند داشت که زانده جنبش کارگری باشند. اینگونه ضمن تجزیه این جنبش ها به اصل و غیر اصل، استقلال جنبش ها را نیز تهدید میکنند. مباحثات اخیر دانشجویان در داخل کشور منتج از فشار نظری این ایده پردازان است که به گذشته و سنتها تعلق دارند. همه ما بخاطر داریم رهنمودهای تشکیلاتی را که دانشجویان را از کلاسهای درس به کارخانه ها میفرستاد و پیوندهای مکانیکی را در سرلوحه پیوند جنبش دانشجویی با کارگران قرار داده بود.

سخن کوتاه!

بنظر من چپ در شرایط کنونی همانطور که بسیاری از فعالین کارگری نیز بیان نموده اند، میبایستی جنبش ها در درون و بخصوص جنبش کارگری را به حال خود گذارد، پشتیبانی نظری و مادی از آنان را در برنامه خود قرار دهد و از کشمکش های سازمانی و تشکیلاتی که بخشا بی ربط به مبارزات داخل است دور نگه دارد. به اعتقاد من ارزش ها و ویژگی های در هر یک از جنبشهای داخل کشور موجود است که میبایستی از آن حراست کرد، حمایت کرد و این جنبشها دیر یا زود بهم پیوند خواهند

خورد و بساط استبداد حاکم را درهم خواهند پیچید. بی شک خود این تجربه را خواهند یافت که چگونه خود را منطبق با شرایط کنونی و نه نسخه های سنتی سازمان دهند و قطعا از تجارب گذشته، ضعفها و قوتها آن سود خواهند جست. این اشکال قطعا با نوآوری همراه خواهد بود و بی تردید شباهتی با رهنمودهای نظری چپ سنتی خواهد داشت.

3 - چشم اندازهای جنبش کارگری را با توجه به شناختی که از جنبش چپ در ایران دارید چگونه می بینید؟

گسست چپ متشکل از جنبش کارگری امری نیست که پوشیده باشد و این معضل پیش از این شاید دهها بار از سوی متفکرین چپ بلحاظ نظری مطرح شده است. مقوله تشکل مستقل کارگران از درون همین مباحثات بیرون زده است و امروز به مقوله ای بالنده و متناسب با شرایط موجود بدل شده است. این تفکر اصالت و تعیین بخشی را به مبارزات کارگری و تشکل های برآمده از درون آنها میدهد.

خودسازمانیابی و خودگردانی، خودرهبری تشکلهای مستقل کارگری از مختصاتیست که امروزه در عمل طبقه کارگر در پیش گرفته است و بتبع آن فاصله خود را از تشکلهای چپ سنتی تعیین بخشیده است.

سایر نکات را همانطور که پیش از این نیز گفتیم بعهده کارشناسان مسائل کارگری باید گذاشت. از جمله متونی است که در سایت گزارشگران از آقاي تراب ثالث میتوان دریافت نمود.

4 - پارامترهای شما در مورد اختلافات اخیر جنبش دانشجویی کدامند و آیا جنبش دانشجویی می تواند خیزشهایی برای بدست آوردن قدرت سیاسی داشته باشد؟

بحث ترکیب جنبش دانشجویی از مقولاتیست که شاید در نوع خود و پیچیدگی هایش کم نظیر است. جنبش دانشجویی امروز خود را در برابر سواهی حیاتی قرار داده است. اینکه این جنبش پشت جبهه جنبش کارگریست یا جنبشی مستقل با مطالبات و خواستههای ویژه خود. این سوال را جنبش زنان مدتهاست پاسخ داده است و هر روزه نیز شفاقت از گذشته براه خود ادامه میدهد. جنبش دانشجویی چنانچه از این برهه بگذرد میتواند امیدوار باشد که جنبشی مستقل و گسترده و کارآ در برابر رژیم آرایش دهد.

بنظر من جنبش دانشجویی به دانشجویان چپ خلاصه نمیشود. مطالبات صنفی و سیاسی آنان فصل مشترک نگاههای متفاوت درون این جنبش است. امروزه نمیتوان همچنان گذشته انجمن های اسلامی را که زمانی سرانگشتان توطئه و سرکوب رژیم علیه دانشجویان مبارز بودند را وابسته به رژیم ارزیابی کرد. عمر تحصیلی دانشجویان در دانشگاهها اگر دستگیر!! نشوند چند سالی بیش نیست حال آنکه از دوران تارک و سرکوبگر این نهادها بیش از دو دهه گذشته است و تغییرات بسیاری صورت گرفته است.

امروز همین نیروها هم نقاط تلاقی بسیاری با عوامل رژیم در دانشگاهها دارند که حل شدنی هم نیست. اعتراضات بسیاری را سازمان داده اند تحت لوای همین نام. مطالبات رادیکالی دارند که هرگز جمهوری اسلامی در برابر آنها کوتاه نمیداد. بسیاری از فعالین آنها هم اکنون در زندانها بسر میبرند و دانشجویان رادیکال چپ این نکته را حتما فراموش نکرده اند و چاره جویی خواهند کرد تا روند شکلگیری جنبشی سراسری و توانا تسهیل گردد.

5 - نظر شما در مورد شکست جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک چیست و عوامل این شکست را چگونه (با استناد به نامه اخیر سه تن از فعالین سابق جنبش) ارزیابی میکنید؟

قطعا منظور شما جنبش جمهوری خواهی دمکرات و لائیک نیست چرا که این جنبش محکوم به پیروزیست و جز این با توجه به بافت سیاسی و اجتماعی کشورمان و دستاوردهای دوران جدید نمیتوان تصور کرد. اما اگر منظور شکست طیفی است که در ابتدای امر در پی ریزی سیاسی و ساختاری این جنبش در خارج از کشور وظیفه معماری نظری، ساختاری و تنظیم ارتباطات درونی این مجموعه را بعهده گرفت، تحت نام شورای هماهنگی منتخب گردهمائی و مناطق و گروههای کار، من با شما کاملا موافقم که این مجموعه شکست خورده است. البته از شکم این طیف گرایش بیرون زد و اصلت و هویت خود را حفظ کرد که همگان میدانند جنبش مستقل جمهوریخواهان دمکرات و لائیک نام دارد و کماکان در تلاش حفظ و نگهداری تشخص این جنبش است.

فعالینی که هنوز در مجموعه پیشین و یا بموازات آن تلاشهایی انجام میدهند تا به اصطلاح ریشه های بحران را کشف کنند بنظر من به اختیار و ارادی افکار عمومی را فریب میدهند. دچار خطای چشمی میشوند. گرد و خاک در چشم خوانندگان و ناظران میبرانند که دلالتی جزئی و سلیقه ای و کم اهمیت علت تضعیف و فروپاشی این مجموعه بوده است.

برخی از فعالین سابق که علت جدایی خود را نگاهشسته اند مدعی هستند که گویا بد اخلاقی و ترش رونی و نداشتن فرهنگ گفتگو و تجربه سیاسی و... زیربنای تضادهای ناسازگار در این مجموعه بوده است، حال آنکه اختلاف بسیار فراتر از اینهاست. تفاوت میان مامشات و رزمنده بودن این گرایش سیاسیت. اینطور وانمود میکنند که گویا ریشه بحران در نوع ارتباط آنها با یکدیگر است و یا با شورای هماهنگی و یا فلان گردهمائی است.

بحران موجود است زیرا ( من ) یا ( ما ) اهرم های لازم برای هدایت همه را در دست نداریم. بحران موجود است زیرا میان محفل راست پاریس و همتای آن در هانور اختلاف موجود است. از ابتدای امر این طیف موریهانه ( من ) و ( ما ) را در پیکره این طیف دواندند و داستانهای تکراری سکتاریستی و فرقه منشی را در برابر خصلت جنبشی این طیف ترویج کردند.

همه راهکارهای آنها به ( محافل اصلاح طلبان و نزدیکان امپریالیسم ) ختم میشود. به محافل اصلاح طلب داخل و سازشکاران اتحاد جمهوریخواهان برلن و یا هواداران نظام پادشاهی و سیاستهای پشت پرده امپریالیستی ... ختم میشود. همه طیف های ناراضی بقایای غیر حقیقی شورای هماهنگی کذائی عزم راسخ برای گام برداشتن در این مسیر داشتند و وانمود میکنند که میان آنها بحران اساسی موجود است. بیشتر بازارگرمی میکنند. نوشته هایشان را بخوانید کمتر تفاوتی میبینید. کلیاتی را بهم میافند تا ثابت کنند که میان ما اختلاف نظر بحرانساز موجود است.

این مجموعه های کوچک و بی پایه در میان همراهن اولیه جزء جمهوریخواهی را برجسته مینمایند با نیت حذف اجزاء اساسی دیگر همانند دمکراسی و لائیسیت و برکناری کلیت رژیم، از مفهوم جمهوریخواهی استفاده ایزاری میکنند.

رگه هایی هم چندنفره موجودند که تفاوتهایی با این سمتگیری سازشکارانه قابل هستند اما از بد حادثه اینها هم ریشه بحران را در نبود اتوریته نظری خودشان میبینند.

به اعتقاد من از میان این طیفهای نظری آنکه به جنبش، مستقل از مطالبات فرقه ای خود نگاه کند موجود نیست. در نهایت وقتی نگاه کنید همه آنان که بطور علنی در رد یا نقد گذشته این مجموعه مینویسند جز خاتم مهشید راستی تماما نیم نگاهی هنوز به این مجموعه دارند.

با همان زبان سخن میگویند و همان لهجه را بکار میگیرند. از کف روی آب سخن میرانند و از کنار تلاطم درونی و امواج زیر آب را که همانا تضاد سازشکاران با رادیکالیسم این طیف است، آگاهانه و بی اعتنا میگذرند. در فرهنگ این افراد سخن گفتن از قویترین گرایش مخالف که همانا جدانشدگان شورای هماهنگی دوم که نیمی از اعضای شورا را تشکیل میدادند جانی ندارد اما سخنان قصار!! حسن علی نقی از نزدیکان فلان محفل چندنفره که پایه ای جز تمایلات فردی ایشان را ندارد، محور مباحثات قرار میگیرد. اینجا امتیازگیریهای فردی و فرقه ای حرف اول را میزند و نه منافع جنبش و مبارزات درون کشور که بی اعتنا به این تمایلات جریان دارد و راه خود را میروند.

ریشه های این بحران مدتها پیش از آنکه این اعضای سنتی شورا آترا کشف کنند با سمت گیریهای راست روانه نظری و ساختاری آغاز شد. کوشش فعالینی هم که تلاش کردند این شاقول را عمود نگاه دارند به جانی نرسید. بخشی با صفت فردی خیمه سازمان اکثریت و هواداران بظاهر مستقل آنان از جمله آقاي جلال شالگونوی و درویش پور را ترک کردند و طیفی هم همانند جنبش مستقل جمهوریخواهان دمکرات و لائیک که نیمی از شورای هماهنگی را تشکیل میدادند موضعی قاطع و ناسازگار با آنانی گرفتند که شورا را در قرق و انحصار خود میدانستند.

بحث راست و چپ است. گفتگو از مبارزه و سازش است. چپ بعنوان نمادی از ناسازگاری و رزمندگی و راست بمتابه سازش و دست شستن از مبارزه است. داستان سازی و کشف فرمولهای بی خاصیت در علل افول این مجموعه ، مه آلود کردن فضای قضاوت نظرتین و تحقیق همراهن اولیه است.

این طیف شورای هماهنگی منتخب را خانه تیمی خود فرض میکردند، با بهانه های مختلف عزل و نصب میکردند. از فرهنگ گفتگو سخن میگفتند و اندیشه ها را مثله میکردند و اتهام میزدند. مخالفان بخیه خوردن این طیف با سازشکاران اتحاد جمهوریخواهان برلن را متهم به توطئه میکردند و بی فرهنگی در گفتگو را ابزار حذف اندیشه ها قرار میدادند. هواداران سازمان اکثریت اعضای منتخب گردهمائی را که اتفاقا در انتخاب آنها خود هم فعالانه سهیم بودند، بدلیل اختلاف سلیقه و نظر به



## خاطراتی از زندان های جمهوری اسلامی ایران

علی اکبر شاگونی

خاطره ای که می نویسم مربوط می شود به بند ۲۰۹ زندان اوین. و به این خاطر ناگزیرم اندکی در باره این بند توضیح بدهم. ساختمان بند ۲۰۹ که در مجموعه زندان قدیم اوین قرار گرفته شامل دوطبقه است. بند ۲۰۹ در طبقه اول ساختمان قرار دارد و طبقه همکف آن به "زیرزمین" معروف است که در سال های ۶۰ محل شکنجه بود، شلاق زدن و آویزان کردن و غیره. این بند در کنار بهداری و آشپزخانه زندان قرار گرفته است. وقتی از در بزرگ وارد بند ۲۰۹ می شوید، ابتدا راهرو بزرگی است که دست چپتان اتاق های نسبتاً بزرگی قرار دارد که از سال ۶۱ تا اوایل سال ۶۴ که من در آنجا زندانی بودم، به عنوان اتاق های بازجویی شعبه های ۵ و ۶.

دادستانی مورد استفاده قرار می گرفت. شعبه ۵ مسوولیت بازجویی از اعضا و هواداران سازمان فداییان اکثریت و حزب توده بود و شعبه ۶ بازجویی از اعضا و هواداران حزب رنجبران، سازمان پیکار، سازمان رزمندگان، سازمان اتحادیه کمونیست ها، سازمان وحدت کمونیستی، سازمان فداییان خلق اقلیت، سازمان کارگران سوسیا لیستی، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، سازمان سهند و دیگر سازمانهای چپ سرنگونی طلب رایج بوده داشت. دست راست راهرو اصلی ده راهرو باریک جدا می شود که انتهای راهرو ها بوسیله یک راهرو باریک به موازات راهرو اصلی همه آنها را به هم وصل میکند. در دو سر هر راهرو باریک درب آهنی مشبکی است که بصورت آکوردنونی به دو طرف باز شده است. در هر راهرو فرعی در طرف چپ ۱۰ سلول ساخته شده که سلول اول به اندازه حدوداً سه درسه متر است و روی آن را بامیلگر بصورت مشبک پوشانده اند که به عنوان محوطه هواخوری سلول های آن راهرو مورد استفاده قرار می گرفت. بعد از آن سلول باریکی است، حدوداً سه در یک و نیم، با یک دوش در انتهای آن که حمام بند است. و بعد از آن ۸ سلول به اندازه تقریباً سه در دو و بیست، و در هر سلول یک توالت و یک دستشویی و یک هواکش تعبیه شده که کلید آن داخل سلول قرار دارد. از در سلول به عمق حدوداً یک متر، سقف سلول تقریباً به ارتفاع دراست و بعد از آن، سقف به صورت یک دیواره ارتفاع می گیرد تا شیب معکوسی سقف سلول را بپوشاند بین سقف کوتاه تا ارتفاع سقف سلول، پنجره ای قرار دارد که روزها نور از پشت شیشه های بسیار کثیف پنجره و از لای میله های عمودی و یک شبکه توری فلزی به اتاق می تابد. و در بالای دیوار مقابل در ورودی، سمت راست، پشت شیشه توری فلزی لامپی نصب شده که شب ها نوری بسیار کم سو به داخل سلول می تابد. برای تعویض لامپ و تنظیم رادیاتور، نگهبانان از راهرو پشتی به آنها دست رسی دارند. سلولهای اولین راهرو از ۱۱ شروع می شد تا شماره ۱۸ که آخرین سلول اولین راهرو بود. و به همین ترتیب، دومی از ۲۱ تا ۲۸ و سومی از ۳۱ تا...الی آخر.

اولین و دومین راهرو در آن سالها بند زنان بود که به وسیله پرده کلفتی از راهرو اصلی جدا میشد. اولین سلول از ردیف دوم را به توالت عمومی تبدیل کرده بودند. معمولاً دستگیر شده های جدید نیروهای چپ توسط دادستانی به ۲۰۹ آورده می شدند. فرد دستگیر شده اگر در حین دستگیری فعال بود مستقیماً به زیرزمین ۲۰۹ منتقل می شد. و بعد از بازرسی بدنی و چند سوال و جواب که برای شناخت روحیه فرد دستگیر شده انجام میشد، او را به روی تخت بسته و کابل زدن بر کف پای متهم را شروع می کردند. و اگر اطلاعات فرد دستگیر شده از نظر بازجو مهم بود تقریباً همه نگهبانان بند ۲۰۹ در عملیات شلاق زنی شرکت می کردند. گاهی بسته به پرونده شخص و مقاومت او شلاق تا آنجا ادامه می یافت که متهم چند بار بیهوش می شد و کف پاهایش زیر شلاق مداوم کاملاً متلاشی می شدند. هر بار که بازجو تشخیص می داد که پاهای زندانی زیر شلاق بی حس شده او را از تخت باز می کردند و با فشار مشت و لگد و زدن کابل او را مجبور می کردند روی پا های باد کرده بدو یا در جا بزند تا پا ها دو باره حس خود را باز یابند. و بعد از آن که کف پا کاملاً بی حس می شد و دیگر ادامه شلاق زدن میسر نبود به قول رفقای بی که در بهداری آنها را دیدم (که چنین تجربه ای را پشت سر گذاشته بودند) عملیات "بیفتک زنی" را شروع می کردند، یعنی به زخمها چیزی شبیه سیخ فرو می کردند و عصب های حسی پا را تحریک می کردند که فریادهای جگر خراش زندانی را به دنبال داشت. عملیات کابل زنی

عضویت کاگ ب متهم میکردند و از سوی دیگر در محافل سلطنت طلبان و اصلاح طلبان در سوند و کلن عقد اخوت میبستند.

عزم جزم آنان حل بحران داخلی خود و در هم آمیختن جمهوریخواهان دمکرات و لائیک با اتحاد جمهوریخواهان بود که این سازمان را در عرصه های بیرونی دوشقه نشان میداد. اگر چنانچه روزی و بر اساس میانی صریح شکل گیری این طیف فواصل مشخصی با هواداران رژیم سرنگون گشته ترسیم شده بود امروز میبینیم که قبیح قضیه از میان رفته و به انحاء مختلف با آنان در یک کاسه سوپ امپریالیستی میخورند و در ظرفی مشترک قرار میگیرند. با اعتقاد من این گروه، گروه کار بررسی چگونگی راههای ممانعت و اتصال بی بحران به اتحاد جمهوریخواهان و اصلاح طلبان و منافع امپریالیسم است.

بیراهه نرویم. آن بخش از فعالین شورای هماهنگی جمهوریخواهان دمکرات و لائیک همانند آقایان اکبر سیف، جلال شالگونی، مهرداد درویش پور، فریدون احمدی و نسترن امجدی و... که سراسیمه بسوی اصلاح طلبان و مشروطه خواهان سمتگیری کردند با حذف دو ستون اصلی بنیادین این تجمع یعنی دمکراسی و لائیسیتته تلاش داشتند تا زمین همواری برای این عقد نایمن پدید آورند. عقد با آنان که تعریف دمکراسی را مآخبر بر سقوط رژیم میدانند و لائیسیتته را با اما و اگر تحلیل میکنند به تبع آن با اتحاد برلن و اصلاح طلبان داخل میانی مشترکی را ترسیم میکنند. واقعیت امر اینست که در این سمتگیری نیروهای را از دست میدهند و نیروهای را به همیاری دعوت میکنند. از جمله این نیروها حزب دمکرات کردستان است که پیام شادباش برای جرج بوش میفرستد و امثال داریوش همایون که لولای اتصال بخشی از اپوزیسیون با منافع امپریالیستی هستند. این داستانهایی تئوریک که جمهوریخواهی دولا دولا نمیشود و باید اتحاد گسترده جمهوریخواهان را تشکیل داد تنها ابزاری برای رسیدن به اهداف و منافع شخصی و فرقه ایست و اتفاقاً با مقوله جمهوریخواهی و با توجه به تجارب زنده کشورهای مختلف و بخصوص همجوار ایران ضروریست تا با مضمون این مقوله با وسواس و تعمق برخورد کرد.

6 - با توجه به هشدارهایی که در رابطه با جنگ داده شده است از جمله اطلاعیه جنبش مستقل جلد، برای جلوگیری از حمله احتمالی آمریکا به ایران چه پیشنهادی دارید؟

بنظر من در شرایط فعلی نیروی تعیین کننده در سرنوشت جنگ، نیروهای اپوزیسیون که به شدت پراکنده و متنوع اند، نیستند. آنکه حرف آخر را در برابر جنگ طلبان خواهد زد تنها در میان مردم ایران و وجدان آگاه و صلح طلب خارج کشور و بویژه در خود آمریکاست. بنظر من پیوستن به جنبش صلح خواهی جهانی میتواند در خارج از کشور موثر واقع شود و شاید امکان پدید آوردن فضای پیشگیری از جنگ را مهیا کند. متأسفانه در حال حاضر بسیاری از نهادهای ضدامپریالیست در عرصه بین المللی دچار خطانی سیاسی هستند و دفاع از جمهوری وحوش حاکم در ایران را در برابر مهاجمان جنگی از ضروریات میدانند. این در حالیست که خود نیز بر مختصات سروکیرانه و ضد مردمی استبداد حاکم بر کشورمان واقف هستند. این دیدگاه بررسی اوضاع را بشدت با مولفه های دیپلماتیک آمیخته است و بلحاظ سیاسی از وجدان بشری و سلامت سیاسی سود نمیجوید.

بنظر من این مهم که جهت گیری های سطحی این نیروها با افشاگری ها و کار مداوم در میان آنها تصحیح و در راستای دفاع از مردم کشورمان و نفی سیاستهای امپریالیستی و محکوم نمودن سیاستهای ضد مردمی رژیم در داخل، قرار گیرد، از اهمیت وافر برخوردار خواهد بود. در واقع در این گرایش خطرناک اعلام جنگ نظام حاکم علیه مردم کشورمان که نزدیک به سه دهه و با بهائی گزاف برای جامعه انجام پذیرفته است و همچنان ادامه دارد از دیده ها پنهان مانده و یا حذف شده است.

7 - آقای بهروز سورن عزیز به عنوان آخرین سنوآل، سایت گزارشگران در نظرخواهی عمومی سایتی با رعایت آزادی بیان معرفی شده است، نظر شما چیست؟

البته این سایت بطور رسمی نظر خواهی عمومی برگزار نکرده است اما از لایبالی نظرات و نقد ها میتوان دریافت که افکار عمومی در قضاوت رسانه ای خود این سایت را با مختصات رعایت آزادی بیان معرفی میکنند. قطعاً این نظرگاه ها در ادامه کاری گردانندگان گزارشگران و شفافیت بخشیدن به سمتگیری های سایت موثر و دخیل هستند و انگیزه های دست اندرکاران سایت را دو چندان میکنند. امید که شایسته این داوری ها باشیم. بهر حال تلاش ما در این راستاست و با توجه به اینکه با راه اندازی بخش نظرخواهی امکان ارتباط بیشتر با خوانندگان فراهم آمده است این امیدواری که تکامل یابیم دوچندان شده است.

با تشکر از شما آقای سورن 1.1.2008

معمولاً درحالی صورت میگرفت که پاها و دستهای زندانی آنچنان بسته می شدند که بدن او کاملاً کشیده شود و امکان تکان خوردن نماند. آنگاه بازجو برگردانده او می نشست و باهر فریادی که زندانی با فرود آمدن ضربات کابل می کشید، پتوی سربازی کثیف و پر گردو خاکی را کم کم به دهان او فرو می کرد، به طوری که ظنن هر فریاد(فریادی که در بیرون شنیده نمی شد) در سر خود متهم می پیچید و او با هر فریاد بیشتر دچار خفگی و درد مضاعف می شد. در مواردی نادر فرد شکنجه شده را به بهداری منتقل می کردند که حتی در آن صورت، بعد از یک پانسمان سریایی زخم ها، دو پاره به بند ۲۰۹ بازگردانده می شد و در راهرو بند پاهای خون آلود، روبروی اطاق بازجویی زیر چشم بند می نشست تا بازجوی مربوطه صدایش بکند. گاهی متهم روزها هفته ها در همان راهرو با یک پتو به سر می برد تا او را به داخل یکی از سلولهای ۲۰۹ منتقل کنند.

در طول بازجویی های اولیه تنها هدف، بیرون کشیدن اطلاعات داغ، یعنی قراردایی است که متهم با دیگران دارد تا بتوانند افراد جدید مرتبط با او را دستگیر کنند. بسته به مقاومت، فرد دستگیر شده بارها به زیر زمین و زیرشلاق فرستاده می شد. و در اطاقهای بازجویی نیز همیشه مشت و لگد چاشنی بازجویی بود. بارها اتفاق می افتاد که متهم با دهان پر خون و دندان شکسته به سلول باز می گشت. در راهرو بزرگ رو به روی اطاقهای بازجویی معمولاً همه متهمین با چشم بند و بسته به تشخیص نگهبان، رو به دیوار پایست به دیواری نشستند.

گاهی اتفاق می افتاد که از زیر چشم بند، زندانیانی را می دیدی که در سر راهرو باریک ایستاده اند و کنجکامی می شدی که آنها چرا ایستاده اند و هیچ تکان نمی خوردند. اما بعدها که خودت تجربه می کردی، می فهمیدی که آنها متهمینی هستند که یکی از دستا نشان راه به بالای در آهنی طوری بسته اند که بدن شان کشیده شده و تنها کف پایشان روی زمین قرار دارد. این حالت می توانست تایکماه یا شاید هم بیشتر ادامه یابد. به این صورت که یکی از دستا نشان را به دلخواه خودت به بالای در می بستند و روزانه سه بار آن را باز میکردند تا بتوانی غذا بخوری و در صورت نیاز به توالی بروی. همان روز های اول، زندانی یاد می گرفت که تنها از یک دست استفاده کند، چون درمی یافت که دست بعد از مرمور شدن دیگر بی حس می شود و نمی توان با آن کار کرد و بنابراین، باعوض کردن دستها، عملاً هر دو دست از کار می افتادند. در این حالت، تقریباً تا چهار روز اول آدم خوابش می گیرد و با خواب رفتن به یکباره زانوها خم می شوند و می افتی، ولی چون یکی از دستا نشان با دستبند به بالای در بسته شده سقوط همراه است با سروصدا و درد وحشتناک در مچ دست که گاهی حسابی دور مچ دست زخمی می شود. و همه اینها باعث شوکی می شود که آدم را از خواب بیدار میکند.

در طی این چهار روز کم کم پاهایت باد کرده و زانوانت دیگر به راحتی خم نمی شوند و نشستن و غذا خوردن دیگر برایت مقدور نیست. چون می توانی با به کمک گرفتن میله ها، بدون خم کردن زانوها بنشیننی یا بهتر بگویم لیز بخوری، ولی دیگر نمی توانی بدن خودت را با یک دست سالم بالا بکشی تا نگهبان دستت را به میله ها ببندد. بعد از چهار روز دیگر پاهایت چنان باد کرده که شلوارت تکان نمی خورد. دیگر نه میتوانی بنشیننی و نه به راحتی راه بروی؛ دیگر اشتهایی به غذا خوردن نداری، به خصوص می دانی که در توالی نمی توانی بجز سریایی کار دیگری بکنی. پس فقط به خوردن جای آب غذا، آن هم در حال سریایی قناعت می کنی. در عوض میتوانی راحت به خواب بروی بدون این که زانوانت خم شوند. گر چه تمام خوابها همراه با کابوس اند. بیشتر خوابها به این جا ختم میشود که هرجایی که می روی، خانه فامیل و دوستان و... دیگران با تو شوخی می کنند و تو نمی توانی بنشیننی. هر چه خواهش می کنی حداقل یک صندلی به تو بدهند تا بتوانی با دستا نشان که در بند گذاشته اند بنشیننی، کسی به حرف تو گوش نمی دهد.

وقتی خون به مغز کم می رسد این کابوس ها شدت بیشتر پیدا می کنند تا جایی که با افراد دیگری که در کنارت ایستاده اند مشغول صحبت می شوی. بازجوها که این مراحل را می شناختند، به نگهبانان مأموریت می دادند که برای بیرون کشیدن اطلاعات، وارد صحبت های(هدیانی) زندانی بشوند. و جالب این بود ( که لااقل به تجربه خود من ) زندانی حتی در اوج خستگی و هذیان گویی که در کابوس هایش با دیگران داشت، می فهمید که بازجو به سراغش آمده و با پیچ پیچ به دیگری یاد می دهد که چیزهایی از او بپرسد. و در اینجا

زندانی بی آن که پروانی داشته باشد، پاسخ های دلخواه خود را با فحش های رکیک به بازجو و نگهبان می گفت. او میدانست که آنها می دانند او در حال کابوس دیدن است و این کار جان و تن خسته زندانی را آرام میکند، به او نیرو میداد، با همه بی حالی این حس شادی بخش را آرام آرام مزه میکرد. او فراموش نمی کرد که همین ها رفقاییش را کشته اند. این کار و این بازجویی می توانست در مراحل مختلف تاساعت ها طول بکشد.

در سلول های ۲۰۹ بسته به پرونده و مراحل بازجویی، زندانی در سلول تکی یا در سلول های چند نفره همراه با زندانیان دیگر به سر می برد. از همان ابتدا زندانی با ضرب و شتم و تذکر نگهبانان بند پانسی گرفت که وقتی نگهبان میخواهد وارد اتاق شود رو به دیوار بنشیند. حق در زندان ندارد و اگر به چیزی احتیاج داشته باشد ( مثلاً رفتن به بهداری یا...) باید از پایین در، قطعه کارتتی را که به صورت فلش بریده شده بود، بیرون بگذارد. نرمش و ورزش در سلول ممنوع بود. نخ تابیدن ممنوع بود. رفتن به بهداری با تشخیص نگهبان مربوطه صورت می گرفت. بعضی از نگهبانان در پاسخ درخواست زندانی برای رفتن به بهداری، می گفتند: تو که هنوز سریایی؟ هر وقت دراز کشیدی و نتوانستی تکان بخوری، می توانی به بهداری بروی. بعد از گذشتن از هفت خوان رستم، وقتی به بهداری می رسیدی، اگر احتیاج به آمپول می شد معمولاً چندین نگهبان روی تو آزمایش می کردند و وقتی به سلول برمی گشتی یا در بیمارستان بستری می شدی هر دو دستت از جای آمپولهایی که به اشتباه، به رگ نرفته تریق می شد، کیبود بود. گاهی، نیمه شب ها، صدای فحاشی نگهبان و صدای دودین و خیر کردن بقیه نگهبانان و بعد صدای کشیدن جسدی روی زمین، همراه با ناسزا گفتن ها، سکوت شب رامی شکست که حکایت از خودکشی زندانی زیر بازجویی داشت. زندانی زیر بازجویی معمولاً با احتمال لو رفتن اطلاعات و یا غیر قابل تحمل بودن شرایط، با وسایلی ابتدایی مانند شیشه عینک، شیشه ساعت یا تکه سیمی که از توری متبک مقابل ردیاتور جدا می کرد، یکی از رگهای دست یا پای خود را قطع می کرد. اما اگر زندانی زنده می ماند حتماً زیر فشار می رفت تا دلیل این کار را به بازجو بگوید.

هفته ای یک بار، روزهای جمعه، "فروشگاه" می آمد و یک بسته جیره سیگار به زندانی می فروخت و هر دو هفته یک بار، در صورت نیاز، مسواک و خمیر دندان می فروخت و جیره صابون و پودر لباسشویی زندانی را می داد. جز روزهای جمعه، زندانی معمولاً از صبح زود تا عصر بعد از شام، منتظر بازجویی است و هر وقت صدای پای نگهبان در راهرو سلول او شنیده می شود، دلشوره او بیشتر می شود. چرا که بازجویی معمولاً با زیر زمین رفتن و شلاق خوردن و یا حداقل، مشت و لگد بازجو همراه خواهد بود.

متهم شعبه ۶ ( مسؤل رسیدگی به سازمانهای چپ سرنگونی طلب) از لحظه دستگیری می دانست که احتمال اعدام او زیاد است و این سوال که آیا شانس زنده ماندن خواهد داشت یا نه، همواره ذهن اش را آزار می داد و فشارهای همه جانبه زیر بازجویی که از او تنها تسلیم محض را می خواهد امکان مانوری برای او نمی گذاشت. هر حرکتی می توانست نشانه سر موضع بودن زندانی قلم داد شود، این چیزی بود که هم زندانی می دانست و هم بازجو. بند ۲۰۹ بوی خاصی داشت. بوی چرک و خون که با بوی داروهای پانسمان درهم آمیخته بود.

با وجود همه این شرایط، زندگی و مقاومت به آرامی و پیوسته جریان داشت. زندانی از کوچک ترین غفلت بازجو استفاده می کرد تا خودکاری بدست بیاورد. اگر سوزن ته گردی جایی می دید، به یک ترتیبی آن را برمی داشت، برای حل کردن جدول و بازی با دیگر هم سلولی ها بهترین وسیله بود. در خفا نخ جورابش را می تابید تا بتواند لباس های شسته شده اش را آویزان کند. با روزنامه های باطله و نایلونهای نان لوله های باریکی درست می کرد تا از آنها زیر دستشویی قفسه ای درست کند تا ظروف خود و دیگران را در آن جایگذارد. با تنها شدن زندانی روزنامه او هم قطع می شد. کافی بود هر بار که به حمام می رود زیر سطل آشغال رانگاه کند. دیگران برای او و زندانیان دیگری که تنها هستند، بخشهایی از روزنامه هارا بریده و آنجا گذاشته اند تا دور از چشم نگهبان محفوظ بماند.

زندانی در قدم زدن های متوالی در طی روز سعی می کند همه چیز را در براره پرونده خود مرور کند. ساعتی را به خواندن اشعار در حافظه می گذراند. شب ها اگر ماه از پنجره دیده می شو، با فکر

## عراق در آستانه ورود به 2008



روز اول سال نو پدر سلمان 22 ساله مجبور شد سر بی تن فرزندش را به دست گور بسپارد. پیکر پسر پیدا نشد. عکس از آسوشیتدپرس

\*بنا بر آمار یونیسف در 21 دسامبر 2007، تنها 28 درصد عراقی های 17 ساله توانستند در امتحانات نهایی سال 2007 شرکت کنند و حدود یک میلیون کودک نتوانستند وارد مدرسه ابتدایی بشوند. 77000 میلیشیای سنی از ایالات متحده حقوق میگیرند. **روشنگری.** وقتی ژنرال دیوید پترنوس در 10 سپتامبر سال گذشته گزارش معروف خود در رابطه با نتایج افزایش نیروها در عراق را به سنای آمریکا ارائه کرد، سازمان موو-آن MoveOn، یک آگهی تمام صفحه در نیویورک تایمز منتشر کرد که زیر تصویر بزرگ ژنرال، چنین نوشته بود: ژنرال پترنوس یا ژنرال بتری-اس، **General Betray Us Petraeus or General**? یعنی ژنرالی پترانوس، یا ژنرال خانن به ما؟\*

آگهی که توسط یک سازمان پرنفوذ متماثل به حزب دموکرات داده شده بود، غوغایی برپا کرد و عده ای از نمایندگان جمهوریخواه و دموکرات در محکومیت آن قطعنامه دادند، ولی نامی که مدیر تبلیغات موو-آن بر ژنرال گذاشت، در میان فعالان ضد جنگ تثبیت شد و بسیاری از جمله مادر صلح یعنی سیندی شهبان در مقالات خود ژنرال را به همین نام نامیدند.

وظیفه ژنرال این بود که در نیمه دوم سال 2007 که عملا مبارزات انتخاباتی آمریکا شروع میشود و نیز در آستانه تصویب بودجه جنگی و تامین مالی جنگ های خاورمیانه، گزارشی از خود بیاورد و برنامه اعزام نیروی بیشتر و تشدید عملیات جنگی را موفق جلوه دهد. ژنرال هرچه را که کاخ سفید خواست انجام داد و بنا بر برخی گزارشات، انشاء دیک چنی از واشینگتن را کمی کرد و از بغداد به واشینگتن برد و به سنا تحویل داد و اعلام کرد: برنامه افزایش نیروها پیشرفت داشته و پیشرفت های آینده را باید بر آن بنا کنیم. وظیفه ژنرال آسان نبود و در شرایط اسف بار شکست تهاجم عراق هر ژنرالی حاضر به اینکار نبود. بنابراین کاخ سفید ژنرالی را برگزید که هرگز تجربه میدانی نداشت و سوابق بدی از خود برجای گذاشته بود و گفته اند هوای رئیس جمهور شدن در سر دارد و حاضر است برای کسب موقعیت به هرکاری دست بزند. ژنرالی که به گزارش گارت پورتر در IPS، رئیس او آدمیرال ویلیام فالون، فرمانده ستاد مرکزی نیروهای آمریکا بعد از نخستین دیدار با او در ماه مارس گذشته او را یک موجود حقیر چاکر منش، خوانده و گفته بود از آن تیپ هاست که او از آنها منتفر است. در واقع آدمیرال در توصیف او از اصطلاح بسیار تندتری استفاده کرده بود: **an ass-kissing little chickenshit**\*

شاید با ژنرال ناعدالانه برخورد شده باشد. او به تنهایی نمیتوانست گزارش خود را به افکار عمومی جهان تزییق کند. دستگاه خبریسی، بنگاه های انحصاری رسانه ای از آن به بعد تا کنون، به همان روالی کار کرده اند که پترانوس. در پایان هر سال معمول است که رسانه ها گزارش و تحلیلی از آنچه در سال گذشته روی داده به افکار عمومی جهان ارائه دهند. عراق بدترین سال اشغال را از سرگذرانید. اما آنها خود را پشت آمار کاهش کشته ها در ماه های اخیر پنهان کردند، در حالیکه این کاهش موقت بر اخبار موحش تری مبتنی است. موحش تر نه فقط به خاطر اینکه هنوز تعداد زیادی مثل پدر سلمان 22 ساله که روز اول ژانویه 2008 مجبور شد سر بدون پیکر فرزندش را در نجف به خاک بسپارد هرروزه عزادار میشوند، بلکه فاجعه بدتر است: ایالات متحده مشغول سازماندادن نیروهای صدامی و مشابه آن است، آنهم نه

ارتباط با جهان خارج و انسانهای دیگری که مثل او ماه را می نگرند، مشت اش را به سوی ماه گره می کند. گاهی شبها در گوشه سلول می نشیند و به آهنگی فی البداهه می خواند: " بنمای رخ که باغ گلستانم آرزوست ... زین همراهم سست عنا صر دلم گرفت ... کز دیو ودد ملولم وانسانم آرزوست ... " هیچ تماشاگری درکار نیست. می داند که برای رفقاییش که به خاک افتاده اند، نیز هیچ تماشاگری وجود نداشت. باین حال می خندد و دلش غنج می رود، می داند که سرپاست، می داند که باهمه رفقاییش، باهمه انسانها، باماه، عهد بسته است.

دراواسط سال ۶۳ وقتی بعد از شام وسیگار، که نگهبان روشن می کرد، مثل همیشه مشغول قدم زدن در سلولم ( سلول شماره ۶۸ ) بودم، هوا تقریباً تاریک شده بود، چندین ماه بود که دیگر تنها شده بودم، ناگهان صدایی از دوردست به گوشم رسید که شبیه بشکن بود. تاآن موقع صدای فریاد یا صدای سوت یا صدای آرام ترتم ترانه ای را شنیده بودم ولی این اولین بار بود که صدای بشکن می شنیدم، تنها یک بشکن. در گوشه سلول روبروی در نشستم از آنجا می توانستم زیر در را ببینم و حضور نگهبان را بهتر متوجه شوم. به تردید اقدام که آیا صدای بشکن بوده یا چیز دیگری، سکوت طولی نکشید. صدای بشکن دیگری از مسافتی نزدیک تر به گوش رسید، این بار دوبار پشت سرهم. بی اختیار لبخند می زدم: بند ۲۰۹ و بشکن! و این بار با دوزرب!

شاید دو زندانی بودند که به این شکل به هم پیام می دادند و حضور خود را اعلام می کردند. باین همه احساس خوبی به آدم می داد، احساسی که به ندرت در آنجا سراغ آدم می آید. از صبح تا شب منتظر بازجویی و رو شدن مسایلت هستی و به قول معروف زیر زبانت همیشه تلخ است. داشتم فکر می کردم که با چه ریتمی پاسخ بشکن ها را بدهم که صدای شمرده سه بشکن از فاصله ای نه چندان دور به گوش رسید. آماده بودم، باکمی مکث، دوبار پشت سرهم ویاکمی مکث یک ضربه آخر را زدم. حالا دیگر بلندشده بودم راه می رفتم. از شدت هیجان به سرعت قدمهایم افزوده می شد. چه اتفاقی! عجب صفایی!

طولی نکشید که صدای بشکن دیگری باچند ضربه پاسخ داد. دوباره نشستم، می خواستم کاملاً واقعه ای که رخ داده را هضم کنم. صدای بشکن ها باکمی سکوت ادامه داشت هربشکنی باضربات خاصی اجرا می شد و مثل دیگری نبود. به خاطر نمی آورم، در مجموع شاید بیش از ده بار از دور و نزدیک به هم پاسخ دادند. فردای آن روز بعد از شام و سیگار، در گوشه سلول نشسته بودم و بی صبرانه منتظر بودم. می دانستم رفقای ناشناخته و نادیده ام همگی منتظرند. بالاخره تک ضربه بشکن شلیک شد و ضربات دیگر سکوت ۲۰۹ را شکافت. نوبت من بود. باقدرت هرچه بیشتر سومین ضربه را زدم. منتظر پاسخها شدم. همچنان پیش می رفت، بیش از روز گذشته بود حد اقل چهار یا پنج نفر دیگر وارد بشکن زنی شده بودند. روز بعد، همه اش می دیدم چه حس شادمانه ای به من دست داده و اصلاً مرا ترک نمی کند. با خود می گفتم ۲۰۹ را به سرشان آوار کرده ایم.

می دانستم همه آنها که بشکن زده اند شادند و بعد نتیجه می گرفتم که همه ۲۰۹ بشکن ها راشنیده اند و همه آنها مطمئناً لبخندی به لب آورده اند. و عجب مهری به در و دیواره رعب و وحشت زده شد! روزهای بعد هم به همین صورت و با همین هیجان ادامه پیدا کرد تا بعد از شاید یک هفته، نگهبانها که بسیج شده بودند، یکی از راهروهای وسطی را انتخاب کردند و فکر می کنم همه را بیرون کشیدند، آنها را می زدند که صدای فریادشان را همه بشنوند، به احتمال زیاد با چوب. بعد از آن، دریچه های همه سلولها را باز می کردند نگاهی به درون می انداختند و باخشم دریچه را به هم می کوبیدند ولی فایده نداشت فضای رعب و وحشت ۲۰۹ ترک برداشته بود.

امروز که به این خاطره می اندیشم به یاد می آورم که چگونه هیچکدام از ما از خود نپرسید چه کسی شروع کرد؟ چرا من پنجمی هستم یا هشتمی؟ و چرا بدون هیچ شناختی چنین همبسته شدم؟ به یاد می آورم آن روزها هرکسی که سرموضعی بود برایمان عزیز و رفیق و قابل اعتماد بود، فرق نمی کرد رنجبری، پیکاری، رزمندگانی، اقلیتی، سریدار، مجاهد، راه کارگری یا سهندی؛ همه با هم همدلی داشتند.

امروز که به این خاطره می اندیشم احساس می کنم که سلامی دوباره باید داد، به همه رفقای نادیده که آن حرکت زبیا را شروع کردند و تا پایان ادامه دادند. سلامی دوباره باید داد به همه آنها که آن روز تنبیه شدند؛ به همه آنها که صدای بشکن را شنیدند و لبخند زدند؛ سلامی دوباره باید داد به یاران به شمع های خاموش و سلامی دوباره باید داد به همه آنها که همچنان از دیو ودد ملولند و انسان شان آرزوست.

این مطلب در شماره 100 نشریه آرش درج شده است.

به صورت ارتش سازمان یافته مدرن، بلکه به صورت میلیشای شبه مجاهدان افغانی. دیگر نیروها هم متقابلاً به شیوه مشابه تدارک می بینند، ارتش آمریکا دیوارهای بتونی مشابه دیوارآپارتاید در اسرائیل را بالا می آورد و معلوم نیست در مسیر راه پیمایی در این تونل وحشت با چه روبرو خواهیم شد، آنچه میدانیم این است که نابودی کامل جامعه مدنی، و نه فقط نابودی مبانی دموکراسی، در عراق تدارک دیده میشود. اما بناگاه های انحصاری خبری نه از وحشت سال گذشته میگویند، نه تحلیلی از آنچه در پیش است میدهند. بنابراین برای دست یابی به گزارشی از آنچه در سال گذشته بر مردم عراق رفته و نگاهی به آنچه ممکن است در آینده پیش بیاید به یک رسانه غیرانحصاری و گزارش جیمز کوگان مراجعه میکنیم.\* باید توجه داشت از آنجا که تقریباً هم فرقه ها و خود ایالات متحده نقشه های جنگی خود را بطور سری پیش می برند، تحلیل های متفاوت و گاه متضادی از برنامه های آنها داده میشود. مثلاً در حالیکه کوگان از توافقات آمریکا و مقتدا صدر صحبت میکند، اسکات ریتر بازرگ سابق سازمان ملل به چنین توافقی معتقد نیست و ارزیابی او این است که نه فقط آمریکا و صدر برای جنگ با هم از طریق سازمان دادن میلیشیاها خود آماده میشوند، بلکه صدی ها برای درگیری با گروه های شیعه وابسته به رژیم ایران و احتمالاً واسطه آمریکا و ایران نیز تدارک می بینند. چکیده ای از گزارش جیمز کوگان از این قرار است:

از سال 2007 به عنوان سالی یاد خواهد شد که در آن بنا بر گزارش سازمان انگلیسی ORB و ارزیابی آن با متد دانشگاه جان هاپکینز، کشته های عراق زیر اشغال آمریکا به 1.2 میلیون نفر رسید. این سالی است در آن بیش از یک میلیون عراقی برای فرار از مرگ مجبور به ترک خانه خود شدند و ارسال 30000 نیروی اضافی همراه بود با بدترین پاکسازی قومی در طول تاریخ عراق. بنا بر آمار یونیسف در 21 دسامبر 2007، تنها 28 درصد عراقی های 17 ساله توانستند در امتحانات نهایی سال 2007 شرکت کنند و حدود یک میلیون کودک نتوانستند وارد مدرسه ابتدایی بشوند. یعنی آمریکا برای اینکه بتواند بر منابع نفت عراق جنگ بیندازد پدیده ای را بوجود آورد که میتوان آن را سوسیوساید sociocide یعنی قتل عام اجتماعی خواند.

در سال 2007 بیش از هرسال دیگر بعد از تجاوز مارس 2003 سرباز خارجی در آمریکا کشته شد. 901 آمریکایی، 47 بریتانیایی و نه سرباز از کشورهای دیگر جان خود را از دست دادند و تعداد کل تلفات آمریکا در عراق به 3904 نفر و 28661 زخمی رسید که بسیاری از آنها دچار صدمه مغزی شده اند. 30185 سرباز دیگر در اثر جراحات غیرمیدانی از رده خارج شده اند که بسیاری از آنها دچار روان پریشی هستند. تعداد خودکشی ها در میان سربازان به 132 رسید.

در سه ماهه آخر سال خشونت موقتاً کاهش یافت ولی نه به خاطر اینکه مخالفت با اشغال کاهش یافته یا تغییری در وضعیت فاجعه مردم بوجود آمده است، بلکه به خاطر یک سری توافقات که پترنوس از سر استیصال با گروه های شورشی سنی به عمل آورده تا یک آتش بس موقت با مخالفان بنیادگرای شیعه و ارتش مهدی مقتدا صدر برقرار شود.

توافقات اکنون دارند رو میشوند. حداقل 77000 میلیشیا سنی در غرب عراق و در بخش سنی نشین بغداد از ارتش آمریکا مزد می گیرند. رهبران آن ها که بیشترشان با رژیم بعثی صدام ارتباط داشتند خواهان نقش سیاسی بیشتر و تقسیم قدرت به شیوه ای ناسالم و فرقه ای با شیعه های بنیادگرا و کردهای ملی گرا هستند که اکنون بر حکومت دست نشانده آمریکا در عراق غلبه دارند. هم اکنون به دو میلیون پناهنده عراقی که به سوریه و اردن گریخته اند گفته شده معلوم نیست بتوانند به کشور بازگردند. بازگشت آنها منوط به آن است که از همان فرقه ای باشند که میلیشیا آن اکنون محل مسکونی آنها را تحت کنترل گرفته است. از ورود هزاران شیعه به مناطقی که تحت کنترل میلیشای سنی قرار دارد، جلوگیری شده است و اغلب این محلات را آمریکا با دیوارهای بتونی 12 پایی بسته است. در همان حال ده ها هزار سنی و مسیحی توسط میلیشیا شیعه رانده شده و همه چیز خود را از دست داده اند. ارتش مهدی، بنا بر توافقات با پترنوس بخش های بزرگی از بغداد را در اختیار گرفته است.

بیکاری و فقدان خدمات اساسی بر خشم مردم از تقسیم شهر بر اساس مذاکرات و توافقات آمریکا و برکشیدن میلیشیا افزوده است. بیکاری کامل و نیمه بیکاری در مناطقی مثل صدر سیتی به 70 درصد میرسد.

در بخش جنوبی کشور که شیعه نشین است، اوضاع به همین ترتیب شکننده است. توافقات صدر با نیروهای اشغالگر در عمل به این معنا بوده که صدر نیروهای کارگری خود را به خاطر توافق با ارتش آمریکا و شورای عالی اسلامی عراق رها کرده است. در نتیجه صدها تن از میلیشیا سنی با برچسب «عناصر ولگرد» تحت تعقیب قرار گرفته، بازداشت، یا کشته شده اند.

ناظران بر اوضاع کشور متوجه شده اند ناراضی از توافقات و هم دستی صدر با ارتش آمریکادر پایه اجتماعی آن رشد میکند. پیتر هارلینگ از گروه بحران بین المللی ماه گذشته به یک روزنامه گفت: «نمیدانم این وضع چقدر میتواند ثبات داشته باشد. آنها [حامیان صدر] فوق العاده سرخورده اند. آنها مایلند با صدر همراهی کنند ولی نه به مدت طولانی.»

بنا بر گزارشی در واشینگتن پست، 26 دسامبر، شماربالایی در نجف، کربلا، هیلا و دیوانیه تحت تعقیب و محاصره امنیتی قرار گرفته اند. نشانه ها حاکی از آن است که ارتش آمریکا همراه با نیروهای عراقی و نیروهای وفادار به شورایی اسلامی عراق در حکومت برای حمله به صدی ها و احزاب و میلیشیاها و واحدهای وابسته به صدر در مناطق نفت خیز بصره آماده میشوند. این عملیات میتواند بزرگترین عملیات خونبار در سال جدید بوده و موجبات گر گرفتن شورش ضد اشغال را در جنوب عراق را فراهم کند.

حالیکه کشتار ادامه دارد، بخش های مختلف حکومت در آمریکا، قضایی را که خود عامل آن بوده اند به خدمت گرفته اند تا به بهانه ایجاد شرایط برای استقرار دموکراسی، در عراق بمانند. این ها فقط توجهی است برای تداوم بزرگ ترین جنگ قرن بیست و یکم. اشغال تنها از طریق تعمیق اختلافات فرقه ای و سرکوب روزانه هرنوع مقاومت پیش می رود. به همین جهت پیش شرط برون رفت از شرایط فاجعه بار سیاسی و اجتماعی که اشغال آفریده، عقب نشینی بی قید و شرط و فوری تمام نیروهای خارجی است.

## وضعیت دانشجویان زندانی!

گزارش ویژه آوای دانشگاه: به احتمال بسیار زیاد کیوان امیری دانشجوی کارشناسی ارشد رشته ی صنایع در دانشگاه صنعتی شریف در شرایط جسمانی بدی به سر می برد. کیوان امیری که چندی پیش به دلیل افتادن درخت بر روی کمرش چند عمل جراحی را پشت سر گذاشت به دلیل قرار گرفتن پلاتین در کمر و پایش حساسیت بسیار زیادی به سرما دارد. همزمان با کاهش دما عارضه ی کمر وی نیز تشدید می شود و با توجه به کاهش دما در چند روز اخیر و عدم تماس وی با خانواده به احتمال زیاد وی در شرایط جسمانی بدی به سر می برد و این امر موجب نگرانی شدید خانواده ی وی شده است.

در خبری دیگر و بنا بر اخبار و گزارشات رسیده به "آوای دانشگاه" وضعیت آرش پاکزاد همچنان نا مشخص است. آرش پاکزاد دانشجوی دانشگاه مازندران تنها دانشجوی دستگیر شده در شهرستان است که همچنان در بازداشت به سر می برد. این در حالی است که در حدود 10 روز پیش دادستان بابل به خانواده ی وی اعلام کرده بود که آرش پاکزاد با قرار وثیقه آزاد خواهد شد. اما با وجود طی شدن مراحل اداری و تایید سند و انتظار خانواده ی آرش پاکزاد در خیابان وی آزاد نشد. در حال حاضر نیز مسئولان اداره اطلاعات مازندران که آرش پاکزاد در آن جا زندانی است از اعلام این که وی چه زمانی آزاد خواهد شد سر باز می زنند.

آرش پاکزاد که از عارضه ی چسبندگی نخاعی رنج می برد مدت ها در سلولی کوچک بازداشت بوده است و این امر موجب گشته که عارضه ی وی تشدید شود. خانواده ی وی نیز که چند روز پیش موفق به ملاقات با آرش شده اند از وضعیت بد جسمانی وی خبر داده اند و گفته اند که فرزندشان حتی قادر به راست ایستادن نیز نبوده است. ضمن این که شنیده ها حاکی است که گویا آرش پاکزاد بیش از 8 روز است که در اعتصاب غذا به سر می برد.